۱۰۷۳۸ — ش
کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب مجموعه بابی اسلامبول
مؤلف
موضوع
تاریخ ورود
۸۵ — ۶
۱۰۱۲۸
شماره ثبت کتاب
۸۷۱۷۷
۱۰۱۲۸
بازدید شد
۱۳۸۴

بسم الله الرحمن الرحیم

این مجموعه شریفه مشتمل است بر چند رساله نفیسه عرفانی مشرح ذیل

۱ - جلد اول از هدایة السالکین که از اول ناقص و مؤلفش مجهول است بغایت مشتمل است که از سید حیدر آملی در قولی باشد زیرا که او در یکی از نامه هایش بمولا درستی مینویسد که بعضی از کتابهایش را برایش بفرستند و من جمله هدایة السالکین و چون در این مجموعه یک رساله از سید حیدر آملی هست احتمال میدهم که مؤلف

۲ - تکلمی در عرفان و سیر و سلوک از عارف جلیل آقا محمد علی ابادی متوفی ۱۱۹۶ شیرازی در ضمن مجموعه ای در کتابخانه مرحوم ملا محمد علی جورسازی بوده است

۳ - رساله ای در شرح یک بیت عرفانی از حافظ شیرازی

۴ - رساله ای در شرح حدیث معروف نفسه فقد عرف ربه [illegible] معروف [illegible] است متوفی ۱۲۵۸ و او از شاگردان [illegible] و تاریخ کتابت نسخه سال ۱۲۴۴ قمری است و نام کاتب عبد الحسین فرزند حاجی عبد الرحیم [illegible] است و او را خوب نشناختم و پس از رسوخ تلقی شده علاوه آن جام عالمگیری در سرگردی وسعت و اعلی [illegible]

۵ - رساله ای در اصول دین و فروع با اختصار نظیر سؤال و جواب از سید [illegible] این سید [illegible] جرجانی است و این رساله گویا عنوان [illegible] داشته است که آن نیز در اصول دین و بعنوان سؤال و جواب است و مضمون در کتابخانه مرحوم میرزا محمد علی [illegible] در سامرا است جمله اول خطبه آن با این متفاوت است و نیز این رساله در اصول همین است فقط مثلا که اول [illegible] استاد [illegible] و استاد ما علامه طهرانی احتمال داده اند که این شخص همان سید [illegible] این سید [illegible] علی حسینی مرعشی مؤلف رساله ای در محو و اثبات که در آواخر قرن شریف جایگاه رحلی عکس بچاپ رسیده است همچنان [illegible]

۶ - رساله آفاق و انفس از سید [illegible] عارف [illegible] شاعر است

۷ - رساله ای در ماهیت عشق و انواع آن مؤلف نامعلوم است و در آغاز آن اشاره بمؤلفات دیگرش کرده مانند رساله الاخلاق و رساله مسقط النطفة و رساله ماهیة الطبیعة و رساله الوکوز و الاوتار و رساله الاعمال الروحانیات و رساله موسیقی و رساله المبادی و رساله الحشر و القیامة

و چیزی که از این مجموعه بچاپ نرسیده یکی [illegible] است

[illegible] و تعلق بان [illegible] است

[illegible]

وهمچنین در کافی
از حضرت صادق روایت است که فرمود
[illegible] حضرت سلمان را در حال
[illegible] و خواه اهل و از اهل خود بود
یعنی [illegible] و حفظ و تعب است خواندن
[illegible] که از حسن صورت
[illegible] بی تکلف و تکرار و شنیدن قرآن با اشعار ادبا
[illegible] و حسن صدا و حفظ داشتن قرآن
بوجود آورد [illegible] مکه در اعلا مقام عشق
[illegible] است با اهل [illegible] اوازه
[illegible] در مجالس اهل [illegible] فرموده
و باوازخوش [illegible] حضرت صادق
حضرت صادق فرمود صوت نیکو کلام است بحسن صوت
شعر حسن است و نغمه صوت نیکو کلام است بحسن صوت
از فرموده شعر بفتح لبان یعنی صوت [illegible] مع صوت خوب
در حدیث دیگر وارد است که در خصوص [illegible] مع صوت خوب
در روست از این معلوم [illegible] در حالی که صوت نیکو
بحیث اثر در حالی که صوت نیکو
و حسن خط [illegible]
ناقص

از آن جمله حسن صوت
فاما حسن است و قبح و هم طلاست
منافق است و دیگر دلیل بر مدح صوت
نیکو آمدن [illegible] بصورت [illegible] حسن
حضرت رسول [illegible] چه ظاهر است نیکوئی [illegible]
بلاشک الا انکه وجه [illegible] جلوه [illegible] حسن صورت
باحسن صورتی [illegible] و خال در [illegible] مکه [illegible] آداب [illegible]
و قطره را [illegible] دانه چون [illegible] حسن [illegible]
مشرق انوار [illegible] صورت حسن [illegible]
و میل بجانب [illegible] و افکار آن [illegible]
که حسن [illegible] بسیار [illegible]
[illegible] بعضی دانش [illegible] بعضی کلام [illegible]
[illegible] بعضی [illegible] و ائمه [illegible] و معنی اول [illegible]
[illegible] در توجه [illegible] حسن [illegible]
باصوت حسن [illegible] حضرت رسول [illegible]
و همچنین حضرت رسول [illegible] از قرآن صوت
حسن است و حضرت
صادق [illegible]

ذمه که بعد
علی ان [illegible] حسن صوت
نیز [illegible] دلبرد [illegible] بکند
قرآن خواندن [illegible] بکند
بر ارادت قرآن [illegible] حضرت [illegible]
بقرائت حسن و در کافی [illegible] قرآن
صوت باقر [illegible] قرآن با صوت
سلیمان [illegible] حضرت فرمود که [illegible]
و مردمان [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] با افراط [illegible]
اهل شهر [illegible] تا [illegible] قرآن
که در [illegible] حضرت باقر [illegible]
حضرت باقر [illegible] حسن صوت
حق تعالی [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] و ایضا در کافی [illegible] حضرت
با [illegible] از کسب [illegible] مردان
که مردان [illegible] زنان داخل [illegible]
و جای [illegible] مردان [illegible]
[illegible] از [illegible]
و از

[illegible] خوش [illegible]
زنان [illegible] و آواز [illegible]
نامحرم [illegible] مردان [illegible]
[illegible] و مردان [illegible]
و آواز [illegible] از حضرت [illegible]
ابن حسن و [illegible] حضرت [illegible]
سؤال کردم و گفتم [illegible]
خرب [illegible] از [illegible]
او و دیگر [illegible] و ایضا [illegible]
حضرت فرمود [illegible] حضرت [illegible]
روایت کرده گفت سؤال کردم [illegible]
و در [illegible] قرآن فرمود [illegible]
[illegible] از حضرت [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
آواز خوش [illegible]

رسیدم که حضرت
باخبر کان براه لوم که اعلیا
حضرت فرمود که مناجاتی که اعلیا
بخاب پروردگار خود بکرد یاد آوردم
وکریستم خلاصه مناجات که سابع بکه در ارده و اعلیا اوست را
باواز بلند خوش خواند که سابع از لطف کتب نقر و دراست
مذکور است امام الموحدین ابو المؤمنان
علی ان خود از زرارش حضرت امام موسی از غنا که در وقت ان ظاهر میشد
مثل حالت نوح و زرارت حضرت امام مملس فسق و سبب انعقاد نهمت
مادام که عصابی بان تباشه خود را خبر داد
که غنا فی روحانیت با استماع زن اجرا خود را کرد و مرد را خوانده
و در کتاب من لا یحضره الفقیه روایت شده که از آواز که برای اهل بهشت
زین العابدین ع از خدمت کنیزک خوش آواز که برای اهل بهشت
بنه حضرت فرمود که بکنیزک خوش آواز که برای اهل بهشت
و حضرت رسول ص فرمود که بکنیزک دانیه قرآن بخوان
مؤمنان را و آواز خوش خواندن قرآن و از حضرت امام رضا ع
که فرمود در رسول ص خواندن قرآن را در سینه
حسن حسن قرآن را بهم بکرانه
و بعد از ان عبارت
نوشته که

وضع کردیم جهاد ع
نیست حضرت جهاد ع
که مرد نفه انه که قرآن با غنا خوانده
تا آواز خود بقرآن و مطلقه نکند قرآن
بطریق حدیث نفس قرآن نیست و صوت مطلق حسن
که صوت خواندن باکی نیست یعنی صوت حسن
بلکه مراد ان حضرت صوت مکل نیست و مکل سوال
بدون مطلق صوت خواندن کان قرآن بصوت و آواز خوش
بهتر است خواندن کان قرآن بلند بکرانیه غنا که اهل غنا
بقرآن خواندن بلند که حضرت با قرآن خواندن
حضرت مفرمایه که صوت آواز قرآن خواندن
و شب که بر تو است بجهت استماع قرآن
نقابان و مزنقابان بحث قرآن
بر ان صوت حسن بعد نه بخص قرآن
بالسنه و خصوصی با بنادان نزد خواندن غنا
و اما دیگر که دلالت بر حرمت لهو حدیث لیضل عن سبیل الله
ایه است که می آنس نخرید لهو حدیث یعنی بعض از مردمان
بعد علم و تجارت که بخرد حدیث و کلام لهو را
تا اضلال کند از راه خدا
بی

و راه ضلالت
اندازد و فرا گیرد ان را
سخریه و استهزا و شیخ طوسی ره از
اکثر مفسرین نقل کرده که مراد
از حدیث غنا ع و حضرت صادق ع
که لهو حدیث غنا است و شیخ ان تفسیر لهو حدیث را بغنا
و غنا ان نقل کرده و بعضی از عامه مشهور که یک مرد و غنا حنفی
از نابین نقل کرده اند و از ان آیه ظاهر میشود که عبارت از رقص
و از ان جمله ان آیه که فاجتنبوا الرجس من الاوثان و اجتنبوا
یعنی اجتناب کنید از آنچه نجس است از قول زور که بقرآن
از بتان و همچنین اجتناب کنید از قول زور که بقرآن
غنا است و اجتناب ما که اهل حل و عقد بسبب حق الله است
که غنا و قول زور داخل است و از ان آیه که مشهور مؤمنان
زور است و از ان جمله ان آیه دیگر است در صفت مؤمنان
والذین لا یشهدون الزور و اذا مروا باللغو مروا کراما یعنی
که شهادت نمیدهند بر دروغ و هرگاه بلغو بگذرند از ان
النفس بلغو بگذرند مثل لهو و شیخ طبرسی ره
و مرتب ان لغو و شیخ طبرسی گفته که در
در مجمع البیان لغو غنا داخل است
و از ان آیه

یک فرد غنا ع
مشهور که عبارت از کلام لغو
باشد و در کافی مذکور است که شخص از
که از حضرت صادق ع از حضرت
کنیزی که مغنیه از حضرت و بعضی حضرت و کوش دادن
حرام است و تعلیم دادن ان بر غنا را که در سطور است که
ان بر نفاق است و انها در ان کتاب سطور است و باعث
صادق ع که بنود زن مغنیه بعض کرده بعضی غنا و یک نفاق
از کسب ان و همچنین حضرت صادق ع فرمود که مرد آدم
در ان کتاب مذکور است که حضرت و قابیل پس اجتماع
و خوش حالی کردن ابلیس و قابیل بنا زنها و لهوها که خانه شیاطین
که نه ابلیس و قابیل بنا زنها و لهوها که خانه شیاطین
پس مردم پس بدرستیکه انها از ان جمله از جمله شیاطین
مردم پس بدرستیکه انها از ان غنا و خواننده که مشهور
صادق ع فرمود خانه که در ان غنا واقع شود و در ان خانه و غنا
انکه در ان مصیبت و نوحه و زاری واقع شود و خوشی دیگر که در کافی مذکور است
نشود و ملک در ان خانه داخل نشود و خوشی دیگر که در حدیث حضرت
که راوی روایت میکند که در حدیث حضرت
صادق ع که بسبب
سؤال کرد از او
استغنا

که بر دوا دارم فراب
تو با دا بحضرت هر گاه
نخلوت بر دو گنجیدن ان دارد که غنا میکنند
وهب بجان نه دیدار از دانیان دعوت شنوم حضرت
ملک بدر میکنم که از دانیان دعوت شنوم حضرت
این کار را ان مرد گفت که من غذا بیاخوه شنوم حضرت
بر ان فقیه حاجت بیرون ان صدا بکوش حضرت
وجهم دل سؤال کرده شود ان مرد که ان را از حضرت شنیده
دل سؤال کرده شود ان مرد که ان را از حضرت شنیده
گویا نمی از این ابه را شنیده ام آیا شنیده که خدا
بچنین فعلی که بانی بکردم ان الله مرا سزای خدا
آورش از خدا میکنم پس حضرت فرمود که بکرده حال تر از تو کرده
باین حال بمن دشمن و حمد خدا را که از فعل تو فقیر تر
و از خدا تو بهتر است و خواه از فعل تو قبیح تر و قبیح تر
که فعل که خدا را خوش نیاید قبیح است و قبیح تر
زیرا که اهل قبیح بعذاب سخت گرفتار
واگذار چه اگر هر فعل کار
و از این حدیث

بهره
و این از ان جمله است
که حق تعالی فرموده و من الناس من
پس ابو اسحاق بن اصل عن اسمه الله
و شخص دیگر بدید که سؤال کرده بود حضرت جهاد فی
از غنا و من حاضر بودم پس حضرت فرمود که داخل شو بخانه
که حق تعالی از ان حضرت جهاد و کرد انیده است از اهل انها یعنی مردم بجای که غنا و سازها
روایت شده که فرموده که منع کنند نفس خود را از شنیدن غنا و سماع
دانست ارضی حضرت امر میکند ما را و حدیث دیگر روایت میکند
از ان جهاد که نشنده مانند مثل ان جهاد ابراهیم العباس
که سؤال کردم از غنا حضرت فرمود که دروغ نیکو نه تو قبیح باطل
رخصت داده در غنا حضرت جواب گفتم که مردی از حضرت خدا
نگفته ام بر ان آواز سؤال کرده از غنا جواب او گفت که فلان زمانی که
سؤال کرده از غنا پس حضرت جواب او گفت که ای فلان غنا
خانه داخل باطل حرام است پس گفت تو حکم کرده است قبیح
البته غنا داخل باطل حرام است پس گفت
و اما بیان فرقا بیان سوره حق تعالی و الشعراء
پس بر ان سبب که حق تعالی
مجیب خود بفرمایه الغاوون
بیتبعهم

ظاهر میکند
جهان حرام از نزدیکی غنا
دانست طلب انسان که روایت شده است
حرام است و این است جهاد فی
در حدیث دیگر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
که ان حضرت آب زرع را تفضل و انعام نامه خدا را و نفس را بحیث
در دل خانه که فرموده که بکشد ان نعمت مجلس ادب کرده باو
روایت شده که نعمت بی عوض بکشد ان نعمت شکر ادب کرده باو
ان نعمت بس تحقیق کفران ان نعمت کرده است و نه نوم است که گفته
پس آیه نزدیک ان نعمت و مصیبت ها و سوره است پس تحقیق
و نیز فضائل از حضرت جهاد فی که فرموده که بکشد ان نعمت
و شخص میگوید و فقد رد بیرون مرد بکل و میکند ان مردان
مطلوب و فقد رد بطل و داخل شده ان مردان میکند ان
مردان حل روز بطل از حجاب خانه پس بعد ان مردان
هر عضو خود از خود مثل ان مانند مردم پیش زنان او پس بیان
پس بعد از ان غیبت نمیکند تا انکه مانند مردم پیش زنان او پس بیان
او و عار از ان در نشده که فرموده
از حضرت جهاد فی که فرموده
غنا مجلسی است که خدا
نظر میکند بسوی ان
ان و ان

كما قال سبحانه والشعراء يتبعهم الغاوون الم تر انهم في كل واد يهيمون وانهم يقولون ما لا يفعلون الا الذين آمنوا وعملوا الصالحات وذكروا الله كثيرا وانتصروا من بعد ما ظلموا

كه بشنا عنه الله ان تقولوا ما لا تفعلون و از اين آيه معلوم ميشود كه شعرا اهل
نفعلون و شعر باطل چيست زيرا كه وصف ايشان و از اين آيه معلوم ميشود كه شعرا اهل
كبيره و شعر باطل چيست زيرا كه وصف ايشان و از اين آيه معلوم ميشود كه شعرا اهل
باطل متابعت ايشان ميكنند گمراهان و سفيهان ايشان ساعت كه نمى نفت
مشهور كه تابعان ايشان تابع و متبع شرطست گمراه كرده كه مخصوص ايشان
و چنين بيان تابع و متبع شرطست كه شعر باطل شعر است و اگر
در قول و فعل پس از اينها معلوم شد كه شعر باطل شعر است كه لا يفعلون
شرع است مثل هجو كردن مسلمانان يا مدح ملعون كه لا يفعلون
كه مخصوص بوقايع شرع است باطل خواهد بود هر چه از اين احوال باطله و لهو و لغو
و ديگر وصف كرده ايشان را بانكه در هر وادى از اين احوال باطله و لهو و لغو
قذف و بهتان و كذب و مدح كسى كه مستحق مدح نباشد و دم
ذم نباشد ميكنند و هيچ باك ندارند و از اين صفت ظاهر ميشود و قذف و بهتان
قول خاقانى بخوبى كه مشتمل بر مواعظ و نصايح باشد شايسته و كلام
و كذب و مدح غير ممدوح و ذم غير مذموم نباشد هر چه مزدوج و تقفا باشد
شعر مذموم در شرع نيست هر چه ايشان را كه شعرا
و ديگر وصف كرده ايشان را كه ميگويند انهم
جاهلى اند كه ميگويند انهم
نميكنند

و كلام موزون
از بيت ائمه هدى
ديوانى كه
منقول است مشهور است
معلوم كه غناء است
و لعب
سرافت
با

لغويه
دروغ با مدح
باشد بار كلام حقانيه
و غير انها خوانده شود يا از اموس
هر نفس لهو باشد كه باعث انتباه
ان بيت و قصه گويند و شنوند و مرسيت و
هر گاه با فعل منهى عنه نباشد و اگر قصه شريف مدح انها
بعض احاديث دلالت بر ذم شعر ميكنند و بعضى مدح انها
در حديث است از حضرت رسول صلعم كه فرمود هر آينه بسيار
از شما خوبى و چرك تا انكه بيند ان را مشتر است از ان از اجمه
بشعر از شعر حكمت است و حضرت صلعم
بعض از شعر كه ميگويند در حقا بايد
فرمود
حضرت تا بايد حق

مثل عالمان بعمل و قصه فالى دروغ
و واعظان غير متعظ و قصه فالى دروغ
خوانان كه براى تحصيل دنيا و جاه خوانند و كلام
با هم بافته و در سرگزيها و لهو خانها شايسته نيست و از آيه
و اگر كسان صفات كه مذكور شد نباشد استثناء علوم الصالحات
ان هم شعر نيست و استثناء الا الذين آمنوا و عملوا الصالحات و ذكروا الله كثيرا و انتصروا من بعد ما ظلموا
حكمت در انكه مؤمنانى كه بسيار ذكر خدا كنند و در قصه خدا و ملك
اوقات ايشان را بانها گذرد و هر گاه شعر گويند در قصه خدا و ملك و دنيا
و موعظه حسنه و آداب و اشارات عرفا كه بخوبى و صلاح ايشان
گويند بهر چه شعر باشد انتقام از كفار و ذم كسى كه بخوبى مشغول
كفار و منافقان را بجهة انتقام مالك و كعب ابن زهير كه از زبان حضرت
بهر آيه مثل حسان ابن ثابت و مالك و كعب ابن زهير كه از زبان حضرت
رسول صلعم بود چنانچه مرويست كه حضرت رسالت روح القدس با ايشان
بحق ان كه نفس من بيد قدرت اوست كه روح القدس با تو
بهتر از ايشان و بجان بيشتر و كلام ايشان با تو
پس ايشان كه شعرا هستند و در شرع رسول صلعم
نميگويند و نميدانند

از اين اوقات
از اين است و بجان كه ذوقه
حضرت روايت شده است شعر است و اين
نگفته است كه در حقيقت شعر صلعم
شده است روح القدس و از حضرت رضا صلعم
كرده است بمارا بان مگر انكه بنا ميكنند اورا از اين
و سيفتى باشد از دنيا است نظم خدا خانه از
مقرنى و بعمر رسلى جز كه شعر اهل خانه روزه و در اوقات
كراهتى نباشد بلكه خواندن او خلوص در خالف است كه بحرف
مثل از ذوق صد بجهة انكه عمر عزيز است و اهل سلوك از نقطه
مطلق اوقات هر گاه و كلام ان است بس
مشغول باشد و رسول و ائمه هدى و كلام ان است
نى بلكه تحقيقا بهتر است چه انسان بيان است از
با به فاسق شدن از حضرت فاطمه
و انسان شعر خوانى

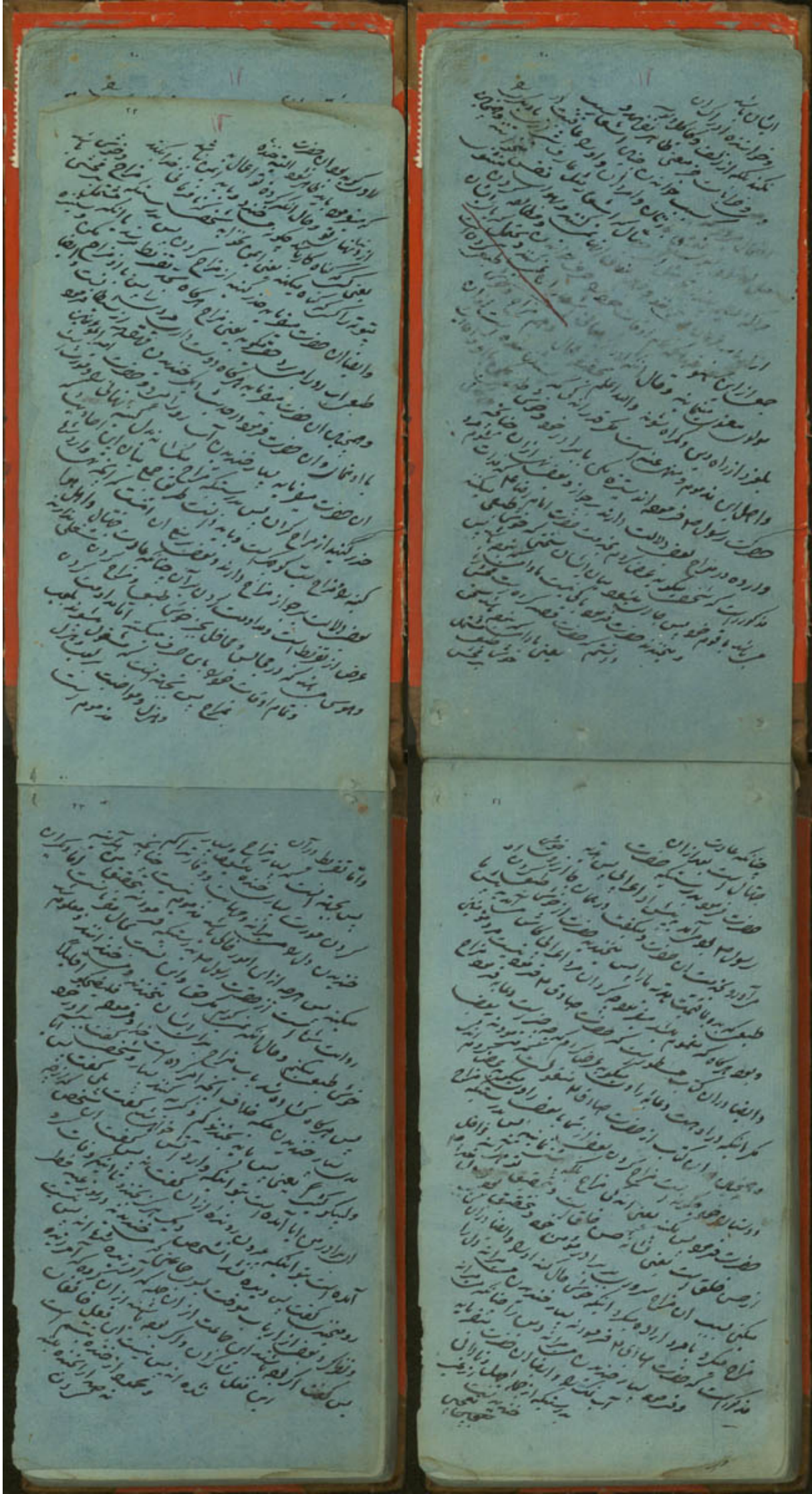

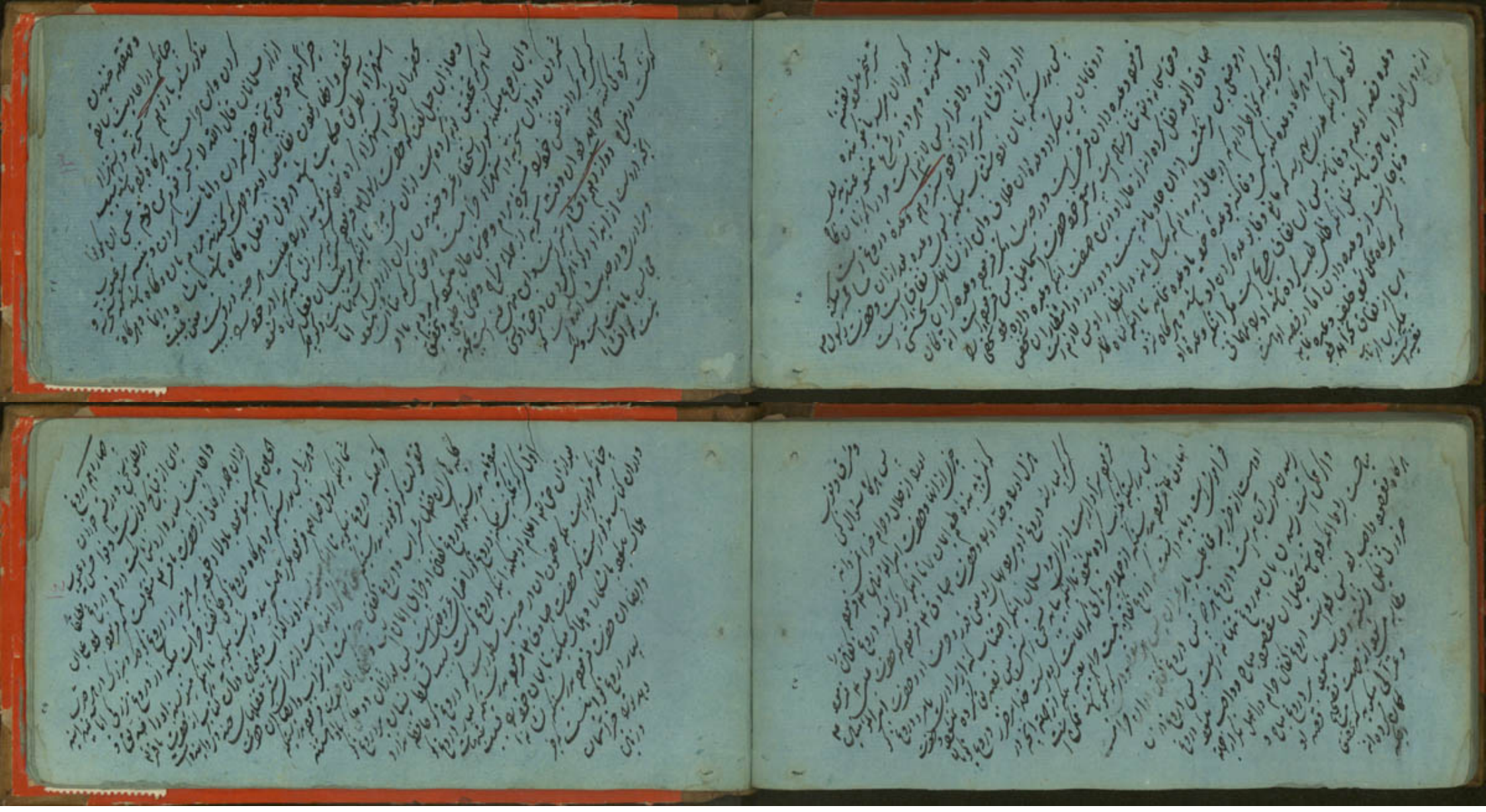

کان کنندگان وضع اخبار
انکه جانب راست وضع اخبار
در فضایل اعمال و در سخن عذاب و صحاح
وکان کرده انکه فضه از ابن عباس رسول ص فرمود
وحال انکه ابن عباس مخصوصات اسرار حضرت رسول ص بود
کسی که دروغ گوید بر من از روی عمد پس باید که جای خود را در آتش سازد
خبر گوید که ارجه جاروغ کفاف خبر ندارد جایز در حدیث صادق ع
ارکانی از حلوت صادق ع منقول است که فرمود که هر دروغ که
از او صادر شود آن در روز بازپرس اصلاح کند بان از شخص ملاقات بکند
برابر نشود است از او بازپرس اصلاح کند بان از شخص ملاقات بکند
بغیر انچه ملاقات بکند باو ان را اراده دارد بان اصلاح کردن
این بازپرس وعده کرده او در حدیث انکه حضرت صادق ع
از جهت ان وعده کرده باز دهم غیبت کردن است حضرت صلا
اصلاح کننده نیست دروغ که باز دهم غیبت کردن است حضرت صلا
افات زبانست چنانکه مس از ان اباب کنهان است حضرت صلا
دیگر اصناع بیان ندارد شاید بعض از مقدس گفته از جهت غیبت کننده
ویل لکل همزة لمزة بعض از مقدس گفته از جهت غیبت کننده
نام است بعضی شخص جان لمزه فرمود داخل است
وحضرت رسول ص فرمود شخص جان در
نمیشود حدیث

بیرون
کرده باشد صاحب
دور و دو زبان مدح
که بسیار خوب باشد که غایب
بخورد او بعضی از حالتی که غایب
برادر او حضرت حدیث
ترک میکند نصرت از ان او را و در حدیث
عیب باید بهم زبان تو زبان و اشکار
تعزیر میکنم تو را نقص تو را و کمال ادب
و در نشمس ادب غلاف و نم دوم ادب است
خواه که نافعه بجهت مدح و دم است اما دم بس بحقیق
هر مدتی جمع میکند نیست مگر جرگاه در حضور شخص
و اما مدح بس داخل او مشوق تفریط او بسوی دروغ
که تفریط نامه در مدح باجهت انکه گاه است
داخل شود در ان مدح باجهت انکه گاه است
ممدوح را و حال انکه در دل پنهان دارد
نداشته باشد مدح او بس میکرد باین شخص
کرده باشد از جهت بر بزرگ کردن از شان شخص که میکرد
ان با دل در فرج سوم انکه گاه است و راه یافته باشد
که محقق او شده باشد بوسیله اجمال او ان هم نوع
مشوق از دروغ

آمده که داخل بهشت
نمیشود قیات رسول ص منقول است
و در کافی از حضرت رسول ص شمارا به ترسیا شما گفته
که فرمودند ابا جز دهم شمارا بجنس جای از انها و مثل اسما حبیب
از رسول خدا گفته کان صبیا از جهت نزد ان کتاب مقدم حبیب
میان دوستان طلب کنند کان صبیا روایت شده است در عقب او طور بکند
نیز از حضرت امیر المؤمنین ع روایت شده است در عقب او طور بکند
دو زبان یعنی در راه شخص طور سخن میگوید و ان ع فرمود که
نمیتوانی بکلم میکند و باجی دیگر سخن میگوید و ان ع فرمود که
که فاسد بود از این عمار یاسر رضه گفته حضرت رسول ص در روز قیامت
از ان روز دو زبان باشد از ان روز دو زبان از انها بیرون
دلالت از ان حضرت روایت شده است که مرا این گرفت که من
صاحب دو روی ان جان کرده بی در بعضی دو کتاب جای از حضرت صادق ع
کرده در حفظ و بان کرده بی در دلی و در کتاب جای از حضرت صادق ع
باین کرده بر دلی و بان کرده که ملاقات از ان روز و دو زبان
منقول است که فرمود که کسی که ملاقات و حال انکه از ان کتاب از حضرت
من آتش در روز قیامت از آتش و انجا در ان کتاب که فرمود
باشد ع منقول است
بنده

جایم انکه گاه
است که خوش حال میکند
ممدوح را و حال انکه ممدوح
باشد است و ان جانب نسبت حضرت رسول ص
فرموده است در سنگ خانه ع انکه گرد کرده شود
کرده شود فاسق و بعض گفته انکه حضرت نعوم نمونه مدح نامه کرده
تحقیق او بسته است انکه گرده شود بجهت انکه نعوم است
فاسق سزاوار است انکه بدست گرده شود آفت ارض ممدوح است
تا انکه خوش حال نمونه و آفت ارض و دلالت کننده بالخانه دوم ارض
مشوق را و صفت کرد و عجب و ان هر دو بلا کننده نفس فاسق مشوق
مدح کرده باشد سبب امر خیر خوشحال مشوق ان و از نفس مجاهده و ریاضت
میکرد از او و کسب عجب که نفس خود مقصود بلند بس است
و کسب سود میکند در مجاهده و ریاضت که جای و مرتبه از درجات ایمان
شروع کرد در مدح او کمال میکند که جای و مرتبه و قطع کرد بر تبرا
حضرت رسول ص فرمود شخص که مدح میکند مردی بسوی او
باز قطع کند و حضرت فرمود اگر روی ناگوید او را در دو ان
لو هنا از برای او از انکه مدح کرد و بعض گفته اند مدح کرد
و بعض گفته اند مدح کرد
بعلت انست که مدح
ارض

مردم دانا
هلاک کننده ایست
مثل زنجیر بکردن اشتر است از
زنجیر آنچه در زنجیر هلاک کند
در کتب و عجب هلاک ذنب است و هفت است صادقا
در صباح الشریعه فرمود که اندر اول و آخر خدا
تا آنکه بکردد مع ذم اندر دادن و بخشیدن مردم
بنگرد و مذموم بسبب منت کردن دارم کسی بسبب سنگینی مع کنده با آنکه
شما مردم پس حرمت حال شود بها تا آنکه از آنکه خلیده کنند کم نکنند از او
بمنزلهٔ تو در نزد خدا بسبب و با تا آنکه شود نیز از آنکه خلیده کنند کم نکنند از او
شده است رتو و اندوه هناک کنند از دم چنانچه حق تعالی فرمود
بسبب ام ذرة و بسبب نقص رجا و در قال الله و کفی بالله شهیدا و
حقا از بلای تو و رنج نفس رجا و در نفس خود از نظاهت ادا شهیدا و
کسی قدرت مرتبه به برگردانیدن ذم از نفس خود بلکه ایمه در قضا کرمشم
بخفق و جلب نفوس مع و ذم خود با والت و در خیال او بس
ملبوه ذم او بکردان دو مع حقا تو قبل از زبان تو و در خیال او
ثوب بسبب ان مع حقا تو قبل از زبان تو
بر سنگینی خلق آفریده شده از زبان
سنتی سابست از زبان
مکر آنچه سعت

دروغ دانا
است از
صادقا
فدا از قدر
و قبلت

دجال آنکه خود ایشان
نمیفهمند ان شود گناه از
کبیره بلکه عوام سخن گوید و علم ندانند
بر ایشان تا آنکه معرفت خدا ندارند و ایشان آدمیان سوال
هرگاه سخن ایشان از علم است بعبادت و ایشان حضرت
و در این است که کار عوام است بعبادت و ایشان آنکه آمده آنکه خلق
باکه وارد شده است در ان سوال کردن ایشان به سخنها
از بر کتبی و نقل نمودن در ان سوال است از ایشان
در آنچه است بعبادت حق سوال است از ایشان
ان در ان سوال از خدا و تعرض شده غضب ایشان بر حضرت
کو و حلال بسیار است که عوام سخن نمیکنند و ایشان
نیست در حدیث آمده است که حضرت رسول سخن از اهل
دلیل سوال و خاتم کردن مال اهل علم
این اهل بر دو اشاره برد اشاره اول در فضل
احادیث که وارد است در فضل ان بر ان سه علم
نیست بلکه عقل و نقل اما عقل پس بخشم انکه در دفع ضرر
و شکر نعمت از ذکر است و در آنکه در دفع ضرر
که کمال از او بسوی واجب
بر طاقت

قال الله و قد قیل
من تابع الناس و قال الله تعالی
للانسان الا ما سعی و قال الله تعالی
لا تکلف الا نفسک و قال الله تعالی
جبة و لا تزر وازرة وزر اخری و قال الله تعالی
در خواص من خصوص از آنجا که نیست از آنچه نیست
و مراد با آنچه بامور دین پس قدرت ندارد شخص بر کسی نظر از امور دنیا
که فصیح است و شک نیست که هر کس از علم فضایل و کلام الله و کلام
من با شیخ او از نفس او و همچنین از نقل احادیث و کلام ائمه و کلام
حضرت ان آفت و کسی که بگو تا مل کند در ان و در تمام آنات در
خواهد دانست که هر کاه کسب و انه نه زبان خود و سالم است از هر قاذورات
افوقت معلوم او خواهد شد که سوال عوام است از صفات خدا و از کلام او و حال انکه
ثابت باشد مستحق سوال است با آنچه در قرآن است و بیشتر عوام حرص
لایق بحال ایشان عمل کردن است در خیال ایشان من انداز
بلکه خوض کنند در علم بجهت آنکه شیطان در خیال ایشان بسیار
آنکه تمام از علما و صاحب فضل باشد پس بکار
باید ظاهر نیست بسکه ایشان
تا آنکه تمام
که ان کفر است

بلاء
بلاء و فضاء
کنت ارجاء نور روز است
مجالی مکن مجالس حق و ذکر
میکنند پس من هم از ایشان میکنم و در حق
من پس دوست میدارم ایشان را پس
ارادهٔ کنم بسلام باهل زمین عذابی ذکر میکنم
عذاب بسبب ایشان و حضرت صادق
که اجتماع کنند در مجلس پس ذکر کنند اسم
مگر اینکه خواهد بود ایشان حضرت
سائق اشاره بان شده است و انصاف
وحال انکه اول کفی تو پس بسکه از خصال
از ذکر خدا و همچنان از حضرت
پس بتحقیق مال بسیار فراوان بدهکاران
مکنه الهاء او حضرت باقر
نوری که تغییر داده شده است
پس فرمود ان خدای
پس حق

دوستان من از
من سلام و تحفه بگویم
خدا رحمت کند بنده
شود پس ندا کرده خواهد
ایشان فرشته و شخص
واجتماع کرده اند
بسبب ایشان ملائکه
بسکه اجتماع و ذکر
که ندا کرده باشد
فرو خوابیده است
واپس رفته بهشت
مگر فرموده است
حدیث است که
فرشته پس بگیر
گردانیده است
خدا آنست و واجب
بیت الله کرد پس
حق پس فرشته
عزوجل

ان مؤمن بتحقیق مالی
ذکر من مؤمن رحمه حضرت
وانصاف کتاب کافی مذکور است که
صادق فرمود حق گفت عزیز و جلال
درب و روز و پاس روز ذکر من و عبادت
وارام ده دل خود بسوی من و عبادت
خود باش حریص بسوی من و عبادت
کنج خود و از باقیات صالحات
فرمود حق گفت از برای من و روز و برای من
ولیاکن ذکر مرا در شب و انصاف
پس بسکه ذکر من
مناجات کرد حق
پس بسکه فراموش
مسفر باب آن جمع تو و انصاف
که است از جمع تو و انصاف
مگر اینکه صاحب
مؤمنان از حضرت صادق
سان

بانکی از ذکر و دانیده
است از برای او حضرت
بسوی آن بدرازان خواهد
یا ایها الذین امنوا اذکروا الله ذکرا
واصیلا پس حضرت فرمود
که مؤمن باش خدا بکرد
که اراده میکنم یاد او ذکر
بتحقیق سخن بگفت یاد
بسیار زبانش را بجام
جمع بکرده باشد یعنی اهل بیت
بکرد بقرائت قرآن
بذکر و خانه که خوانده
ان خانه بیاد خواهد
آنجا و خواهد
آسمان خانه
خوانده شود و ذکر
رسول صلی الله علیه و آله
آنجا خواهد
فرشتگان از آنجا
آنجا حاضر آنجا
رسول صلی الله علیه و آله
آنجا خواهد

بدار
پس ایشان را حاجتی که بکند
نور او تعالی پس بگوید نور انبیا سبب ایشان
پس بگوید خدا تعالی که رفتم تا الحمد لله که خدا
گناهان ایشان را و گواه گرفتم بگوید ملائکه که خدا
ایشان را از آنچه منت بسته پس حق تعالی گوید بشفاعت
بیان ایشان فلان بود و ذکر کنید پس حق تعالی
سبب امتنی او ایشان بدرستیکه از امت من ساده است پس ایشان
و در حدیث دیگر آمده که تحقیق در امت من دو قسم کردن
ذاکر بذکر کردن شروع میکند ملائکه و فرشتگان او بگویند
میکند نقص از ملائکه بسیار گفته شود باو که چیزی تو فقط
تحقیق سستی کرده است از ذکر و در حدیث قدسی آمده است که حق تعالی
بگو آدم ذکر کن مرا تا بذکر نفس خود ذکر کنم تو را و اثبات
ذکر کن مرا بجا بیاور کردن با نفس خود ذکر کنم تو را و اثبات
مرا در بالا ذکر کنم تو را در بالا بعنی در قیامت و در اثبات
کنم از ظلمت و تنگی ذکر کن مرا در حال صحت و در اثبات
تنهائی و وحدت ذکر کن مرا در طاعت کردن مرا در حال فقر
بعزت و امر سخت ذکر کن مرا در حال فقر
و غنا ذکر کنم تو را در حال
و تنگ دستی ذکر کن
مرا بصحت

و صحت ذکر کنم تو را
اعطا و اعلا ذکر کنم تو را در حالت
بخل کردن بفقرا ذکر کنم تو را در حالت
المنا و ذکر کنم مرا بتضرع کنم تو را بامت احمد
باظهار ربوبیت ذکر کن مرا بسر دنیا ذکر کنم تو را چون
احسان کردن بتو ذکر کن مرا در وقت راغب شدن بگفت خدا و دنیا چون
کلامی که حق تعالی با حضرت رسول فرمود که از طعام و شراب دنیا بسیار کنید
ناس باشید در دنیا زیرا که هم فرموده که از طعام و شراب دنیا چون تحصیل کنید
و باوقات چون رغبت هم فرموده که غافل مباش گفت دنیا و دنیا
دنیا مدار و از ذکر دنیا مباش غافل گفت ترس و بترس دنیا و قدر گفت خدا
فرموده غلبت از مردم و نقص ترس و کدام چیز باقیست و کدام چیز مانده شود و نقص
دنیا الحمد لله کدام کسی که مهلت بسیار از ذکر مرگ و روز حساب شود
فرموده آمازندگی آنست که مهلت نکرده و حق مرا آنکه غافل نکند
نکنند و از یاد من غافل نکند و دارد که مهلت خواهش خواهش نظم کنند و بنا
بنده و آنچه بنده با حق کرده و خواهش مرا بر خواهش نظم کنند و بنا
و آخرت نظم کرده و خواهش مرا بر خواهش نظم کنند و بنا
من نامه و مرا جانه حق نظم کنند و بنا
که من از او غافل نشم که نظر کنند
معصیت من کنان
بنده

و دلش را از
صفات ذمیمه و خالی ساز
باطل پاک کند تا نشان در دلش دارد و اگر عشق خود
راه نیابد و شیطان عمل نیابد و اختیار نفس و هوی که و کرم را از دلش
نکند و چون باین طریق عمل نمایم اختیار نفس و دل جلال و عظمت مرا بنده و دلش
بزرگ دانم تا هیچ چیز را نشناسم و دل را از دلش بیرون کنم
کنند و چشم و گوش و دلش را بکشایم و لذت دنیا را از دلش بیرون کنم
اسرار از من شنود و دنیا را بر دلک کردانم و لذت دنیا را از دلش بیرون کنم
دنیا و مافیها او را بسالم خاصه شان کرد و از زبان خالی کرد خانه نفس
و چون چنین شود از مردم کرد آن کرد خانه رضی است شود و نعمت و صحت او
دل بر دارد و شناق آخرت که خانه رضی و جنت و نعیم رسول باشد
کنم انست زنده کرد را و جوده باقی و از جمله و جنت و نعیم
که زنده باد آن بر سعود صبر کن با کسی که او بخواند او را بخدا
سبحانه و عداد بسکنه و عمل مکنند با صبر و اخلاص مع الفنا بالبقا
پس بدرستیکه حق تعالی بنده را صبر و اخلاص مع الفنا بالبقا
والعشی بر دو وجه پس بدرستیکه حق تعالی صبر و اخلاص مع الفنا بالبقا
ذکر خدا چنین پس بدرستیکه حق تعالی صبر و اخلاص مع الفنا بالبقا
و بگوید اذکرونی اذکرکم و اشکروا لی و لا تکفرون
و بنده را بخواند و انا ملک عند
قریب اجیب دعوة الداع
اذا دعان

دعا
و سنه بنده او عوض
اسبب نکم و از جمله و جنت است گرفته
ان حضرت با کی زبان و در مصباح الشریعه
ان باز از کن خدا از کسی که خدا تعالی که بهشت غافل
حضرت هادی فرمود که منظر بسیار کسی که بهشت و نعمت او و جنت
پس او را عاصی کنند امر حضرت و کسب و نعمت او و جنت
عاصی است و نشان عاصی است و غفلت است پس بکردان دل
و اهل بهشت و ضلالت از ذکر و غفلت عقل و رفتن اما بسیار
که و کنت نه هر او را بکار و موافقت عقل کرده و از
حق تعالی و انابت به پنهانی و اشکار نور و باش غلط کسب حالتی
مکنند با غل کرد و واقف شد از آنچه نعمت بسیار بر تو ارجمند
مشغول کنند نه باشد نفس خود از امر و نهی و وعده و وعید خود
کرده است نور ایمان بر دیگر کلف کرده است نور او نور دل خود باب
کل نفس خود بغیر حق کلف ذکر کردن او نور او بود و دنیا
ترس و بکردان ذکر خدا از جهت و حال اکه او غنی و دنیا
حق تعالی نور ذکر کرده است از این بنگو نور و سفر
زند پس ذکر او از این نور حق و دوست
است از ذکر و دوست
بر زبان او

مرتزا مورث نفس
خضوع و جاه شکستگی
تو مشهود و مهاشوی از آن دین و این
کرم او و فضل تا او کرد بهت تا به بس او
دین کامات تو در حضرت بدانست او
خالص جامه از آن خاص او و دین در خلق او و بیان او دری
از آن تو بادب و نظافت و تحقیق است بس از خدا ذکر
و فراموش نمودن فضل اکرام و زیاد نمودن ذکر و حضرت
کن نه بطرف نفس بدانست دل و در کیست جانی که نفس ملکه ذکر
ذکریت خالص بدانست دل و در کیست جانی که نفس ملکه ذکر
حضرت رسول ص فرموده است که من احیا بتعلم دانه از آن ذکر دین
مفوض بر نفس خود بس حضرت بعد از ذکر خدا بس فرض
رضی الله از مقدار تعلم او بخفت بعد از ادا است با بس کس
کردن او مرتبه را بس کسی که او نمی بیند به تحقیق اگر ما او را
که اراده دارد انکه ذکر خدا که بس با به تحقیق دادن از آن ذکر
از انکه خدا به او را بتوفیق دادن است که ذکر
بنده ذکر او را و با به باشد ذکر
بیشتر است هر کاه به فاضل خاص
از بیان جهانی ص
از حضرت

نقص به شیطان
فهو قرین یعنی هر کس از ذکر
شود از ذکر خدا که خدا نه بیم
با شیطان پس آن شیطان است و آن تخم تکلیم
و یک سفر به المؤمن الذین آمنوا و تطمئن قلوبهم بذکر الله
الا بذکر الله تطمئن القلوب یعنی ایمان آورده اند
که ایمان آورده اند و همچنین سفر به الذین آمنوا و تطمئن
آرمیده شود دلهای آدمی یعنی آن جماعتی که ایمان آورده اند
الا بذکر الله تطمئن القلوب یعنی آن جماعتی که آرمیده شود دلهای
دلهای خود به ذکر خدا آگاه باشید که آرام و آسایش
که دعا زیادت از ذکر دنیا که در آن دارد بسیار است جایگاه
که شخصی بکرد بعضی از حضرت باب علم که چه چیز دعا
عبادتها پس فرمود حضرت جبرئیل نزد حضرت از آنچه
و طلب نمود از آنچه نزد او است و سؤال نکند از آنچه نزد او است
از کسی که انکار کند از خواندن او و سؤال نکند از عبد العزیز بن عمر
همچنین در آن کتاب مذکور است که فرمود پس ان شاء الله
از حضرت جهانی ص که فرمود فاضل
و بگو انکه امر تفضل فاضل
از او یعنی از امر فضل
در احوال بندگان

منقول است که
زیرا که کسی که از اسباب مثل
خواب غفلت از بیان کرده است که
جهاد کننده است رسول ص فرموده که از جهاد
از جهاد حضرت رسول ص جهاد کننده است از اسباب است
کرده غافلان مثل جهاد کننده است از اسباب سلوک
و جهاد کننده از کرده و از کننده است که در این سال
قرآن از فضیلت ذکر که از ذکر فی ذکر یعنی یاد من تعلمون بیشتر
بر حق از آن بلند حق تعالی و مغفرت و سفر به یا ایها الذین آمنوا کنید ذکر
تا شما را شما کنم ثواب و همچنین سفر به ایمان آورده اید ذکر خدا بسیار
شاید رستگار شوید و همچنین ای جماعتی که ایمان آورده اید ذکر خدا بسیار
بکرة و اصیلا یعنی ای جماعتی که ذکر خدا کنید صبح و شام
و شام در تسبیح یوم القیمة الحمد قال رب لما خیر لی من خیر فقیر
معنی فضل که از ذکر من بس تحقیق خیر دادی و مال از دنیا
یعنی هر کس اعراض کرد به خداوند چرا که ذکر دنیا سر آمد
او را در روز قیامت کور به خدا و چرا که ذکر دنیا سر آمد
در جواب بگوید که آیه بر آیات ما در دنیا سر آمد
گردانیدن اجماع و نیز انکار کردم و نسیت
فردا از آن ترک کردم
و نسیت یعنی ذکر
از حضرت

عظمت خداوند بایدی
اولیا و معانیه بایدی خود ارسد
علم او بآنچه در صدر نیست و اطلاع بآنچه
بر ترخود و آنچه بیاید بود از آن از خدا باید
و بشناس طریق نجات و هلاک خود را که کدام است
که کدام بهم هلاک و در آن و هلاک کند کدام راه و آنچه
حق تعالی فرمایه و همه عوالمان بانشر دعاوه بالحب و کلام الانسان
در انکه چه چیز سؤال میکنی و چه سؤال از راه حضرت سؤال کنی
انست از حق تعالی و کذر انیدن جان در راه او بر شیه از انکار و ترک
همه و اکذ آنان امور تا انکه حق تعالی چیزی که تحقیق معانی
بیاس اجابت و پس بر انکه حق تعالی چیزی که تحقیق معانی
پس هم آن است که تو خواهی اظهار دارد باران را بسبب دعا و حق تعالی
بعضی از حکما کفته و بر آن بر سنکه اکر بر کوه امر کرده است که با باران
بسبب دعا نشود و بر آن بر سنکه دعا با نقصان است این سا از آنکه
هر آینه مرادیم هر کاه خالص بکردیم دعا با نقصان است و حضرت رسول ص از آنکه
پس چکونه است و حال انکه تحقیق ضایع شده است و حضرت رسول ص از آنکه
که بیاید بسبب دعا سؤال کرده و حضرت خدا عظم
اعظم فاعل دل خود و از آنچه
و کردان از آنکه

بسبب از آن است
حق تعالی در حقیقت آن است که غرض جمیع
از آن است که فرموده است بسیار بسیار بسیار
و حضرت رسول ص فرموده است بسیار بسیار
مستجاب نکند دعا با از دل که دانسته است
باینکه از کردم از شرایط دعا و خالص بر دانسته است
پس بشارت باد از دعا بکی از سه چیز با انکه تعجیل کرده شود
باانکه ناخیر مطلوب از برای آنکه او اعظم حضرت رسول ص فرموده است
که اکر مؤمنان دانند از آنچه همه از سؤال حاجت او بر علما میکنی با دانستن
اکر مشغول کند او را از همه از سؤال حاجت صادق ع فرموده است که
میدهم سؤال کننده کان حضرت صادق ع فرموده است که
یک مرتبه پس مستجاب است اجابت از آنچه اراده میکند بنده از او و چه
حاجت خود و از جنه انکه حق تعالی است و حق تعالی
خواندن او عظیم و جلیل است و لیکن نیست دانسته ان را بکر عالمان است
بعضی از آنکه بدانند بندکان خالص خدا و خواص او و دعا بنده
و عارف و محب حق تعالی باشند بر چیزی که دعا کنند بنده را بهمانند
دعا مشتمل است بر چیزی که دعا کنند بنده را بهمانند
انها بلا شبهه نیل کند
پادشاه مطلق
پایه دانسته

بکرفت بحضور پادشاه
بر دیکه بخود طلب میکند
پس ان رغبت و رهبت و طرق بان انجام دارد شود
و انتهال و استغاثه و مسلت از حضرت صادق ع و تبتل اسرار
در کافی ذکر رغبت در دعا است بر سؤال بسوی آسمان و قول خدا تعالی
که فرموده است که بکریان است بیک امت که ایشان را روشنایی و تضرع ایشان
رهبت است و دعا از ایشان با و انتهال و رهبت و رغبت و رهبت
حضرت رسول دعا از ایشان بسوی آسمان و رهبت و رغبت
آنست خود و حرکت بر ایشان بسوی آسمان و همچنین است
و این نزد انکه بخشی است از چشم بسوی آسمان و دست و طرف
ذکر رغبت مرفوع و از ذکر باطن کفها و حرکت و کشیدن است انکه بر
در آن نیست و انتهال و بسوی آسمان و همچنین تضرع و رغبت و مسلت آن
و رهبت و همچنین تبتل و بسوی آسمان و قبله و انتهال بلند آن
و همچنین انتهال و شهادتین و تقابل روی خود و بسوی آسمان و طرف
جاری است انکه چشم و محمد ابن مسلم و زراره هر دو روایت کرده اند از حضرت
کفته است حضرت صادق ع که چکونه است مسلت بسوی آسمان و دست
پس و کشاده میکنی کفهای دست خود و تبتل اشاره کرده است و انتهال
کنی کفهای دست خود و تضرع و تبتل است و انتهال
و تضرع حرکت است که انست که
و رهبت و رغبت

محمد ابن مسلم از حضرت
صادق ع که فرموده است که چه بسیار کفتم باداب آن
و من دعا میخواهم و نماز خود را میخوانم بسیار کفتم انتهال و رهبت
ان مرد است خدا بسیار است خدا تعالی صحیح و بسیار کفتم انتهال
بنده خدا بسیار کفتم از خدا تعالی و بسیار کفتم انتهال
و حضرت فرموده است که بسیار کفتم انتهال و تضرع حرکت میکنی
کشاده میکنی دستهای خود و ظاهر میکنی بسیار است حرکت میکنی
رغبت را و طرف راست و چپ و تبتل حرکت میکنی و دستها را از اعضای خود
در آسمان بسوی راست و باین مرتبه آورد او و انتهال کشاده و بعضی از حضرت صادق ع
بسوی آسمان و انتهال در زمانی است که بنا است که بر بنا و دعا کردن و بلند نمودن دستها را بسوی
روایت کرده که سؤال کردم از حضرت از دعا کردن و بلند نمودن دستها را بسوی
حضرت فرموده است دعا و رهبت بر دو قسم است بر چهار نوع است اما تقوی بسوی
باطن کفهای است و اما دعا در زمین پس کشاده میکنی کفهای دست خود و بلند
میکنی باطن ایشان بسوی آسمان و اما تبتل پس اشاره کردن است بسوی
سبابه و اما انتهال پس بر دستها است که حرکت دهی انکشت سبابه را
و دعای تضرع است از آنکه در مقابل روی است و دست
تشبیه در بعضی

از احوال انبیا که بعضی آمده
نمودارست پس بدان بعضی آمده
از ثواب که را جامه در صبر کرد انکه از راب آن
که حضرت صادق ع فرموده است که ملک ارگاه فرود آمده
اول دور دارا از آتش پس ارگاه بدان آب چشم او فرود آمده
نان در بالا از آتش پس ارگاه بدان آب چشم او فرود آمده
نان در بالا از آتش پس ارگاه بدان آب چشم او فرود آمده
ارتحقیق که گنده که در بیان انتهی آنچه هم
خوانده باشد بدان نسبت که تحقیق از حق
نسبت بدان بلا حسن
از ذلت
دل
منقولست
که گریه کرده باشد از خوف
مگر آنکه جام گرده است خدا را عود
صورتش پس سیده باشد ان صورت ملک
مگر آنکه از آن اول بیل و ورق است پس اگر نه که آن
نان نه باشد از آن در بالا از آتش پس اگر نه که آن
هر آنچه رحم میکند خدا را از قلب آن آفت پس
آن بنده و حضرت باقر ع منقولست
قطره دوست از قطره آب
غرق قلب از قطره
چشم

حضرت فرموده
اگر حرف است اگر مثل سر گفت
شاه باشد و حضرت صادق ع گفت
بابی بصیر اگر بر سر ادراک کسی و ثنا است او
دارد پس انه ای محمد بن مسلم و صلوات فرست بر محمد و آل محمد
چنانکه از اهل ثنا است و صلوات فرست بر محمد و آل محمد
خواهد کسی که اگر همه مثل سر آنها به رسیده گنده در آن
حالتی که من باشد بنده بپروردگار عالم و قت داد سجده کالت که از آن
و در حدیث دیگر حضرت صادق ع فرموده است
اگر بدان آمد از جسم تو مثل سر آن پس سجود کالت که از آن
از برای دعا و اگر صبح و شام است چنانکه در حدیث آمده از علی بن ابی طالب
حق تعالی مبغوض است و حضرت باقر ع فرموده است که
میکنم آنچه مقصود است و حضرت باقر ع فرموده است که
پس میکنند خود را از زبانی که آفتاب نهان میشود و در زبانی که طلوع
پس بیارکنند ذکر خدا را در این ساعت و پناه به خدا از شر ابلیس
و تعویذ نامه اطفال که چه خود در این ساعت غفلت
به سنگر در این ساعت که غافل
باید کرد
نشود از شر ابلیس

در نار کتاب
از جهت خوف از خدا خوف کنند
که اراده نکرده باشد که خشم باشی که حرام
و حضرت صادق ع فرموده که هر که خشم باشی خدا در حدیث
در روز قیامت که چشم که بدان روز است که تحقیق
کرده است خدا نظر کردن با بها و چشم غرق قلب بدان روز است
که حضرت صادق ع میفرماید که وقت نماز خدا از آن
ان روز دارد
از خوف من موسی گفت ان روز دارد اما بدان
پس اعرف خدا غرق قلب روز اول در رفع اعلی
بود و اما که کنند کان از خوف من پس تحقیق نفس
و اما بزرگ کاران از معاصی پس تحقیق که ارگاه که باید در وقت
اگر نفس ممکن از احوال ایشان و باید دانست خود بدارد خانه
خود که باید در تنگ صادق ع فرموده که اگر نه
حدیث آمده که حضرت صادق ع فرموده که اگر نه
که تحقیق حسن خود بدارد در روزگاران
و حال آنکه

وجنود آن نام نه
جمله اول از کتاب هدایت ان کلی
والحمد لله رب العالمین والصلوة علی اکرم
والله اعلم

طالب	مطلوب
۲۲۵ ۲۲	۱۳۵ رفد
۱	۲۸۴
عمر	۴۱۹
۴۵۴	۱
نقص	عمر
۴۲۷۴	۴۱۸
	نقص
	۲۹
طرح	طرح
۳	۳
عمر	عمر
۲۲۴۱۴۹	۲۰۴
این تا را در خانه اول که خانه	این تا ما در خانه نهم که خانه
اول طالب است نوشته تا خانه نهم	اول مطلوب است نوشته و تمام

طالب رک	مطلوب رفد
۲۲۰ ۹۲	۲۰۴ ۲۸۴
۳۱۲	۴۸۸
نقص	نقص
۱۵۴	۲۴۴
طرح	طرح
۴	۴
عمر	عمر
۱۵۲	۲۴۰
در خانه اول نوشته	در خانه نهم که خانه اول مطلوب است
و یکعدد در خانه پنجم اضافه کنند	نوشته و یکعدد در خانه سیزدهم
که تمامست	که پنجم خانه مطلوب است نوشته
	تمامست

[illegible] وقف کنیم بر بعضی
وفات یافت حضرت امام علیه السلام بر توجیه سخن آن سرور
کلام معجز نظام را در صحیفه اعلام بان توجیه اشاره فرموده
الله در سرّ داد صحیفه اعلام بر مدح عشق عشق خلف اشاره از ذکر خدا
موجه و دلیل بر آنست بعضی الهامات حضرت سبحانه و تعالی بر حقیقت
معشوق حقیقی باطل بعضی از اولیاء از روی شوق و محبت سبب صراحت بر حقیقت
بعضی توجه بنمازند آن الهامات حضرت سبحانه و تعالی بر حقیقت
معنی محبت و شوق بعضی از اکابر راه انکار نموده بعضی از اهل
بعضی از علما ظاهر شده که قابل تفسیر و تحریر نیست بلکه تفسیر از اهل
و گفته اند سبحانی چنین که الهام ظاهر نمایند و از شوق و محبت حاصل
کاهر بر مثل آفتاب در نصف النهار بر عشق بر الهام و الهام بر محبت خدا
بلکه ایشان از محبت خالق عالم بر سبیل نعم اند و الهام بر محبت خدا
زبانات است امام در حق ائمه اسلام چه هر گاه محبت است که
که مراد از نام محبت مرتبه عشق است و هر گاه محبت نامند اطاعت
ناقص و نام خواهد بود و این معنی متفق علیه اصحاب نظام
که عشق از اطاعت محبت است و هر گاه محبت نامند نظام
انبیه بنسبت کمال خواهد بود که مراد
ان حضرت سلام ضعف
نه از کسانی است

که ایشان بر آدم بشر
پس نه تمامی در اشرف ایشان
من آیم پس از آن کمال لطف و رحمت که حق و مال اصحاب خود
نسبت بخلق معلوم و مشهود و نسبت که حق بطرف معشوق
است که او بود و نسبت از نه دقایق طرف اولی معلوم دارد و بدم
بکمال بی جمال با کمال حضرت مطلق بطرف حق خود و حضرت
احتیاج و فنا زانی بسبب کامل و اتباع عظیم بوده بر آن
با کمال دل شوند و از آن لذت دالت جریمه دارد بر آن
و حضرت معصوم امام خود هادی دالت جریمه بر لباس شفقت و دیدن
خلق بدن خود مثل آن نامه ملائکه بر بنده که دشمن بجانب یکی مثل کرده است
نسبت به فرزند خود هر گاه بنده که دشمن از اغیار روی التفات او
و همچنین که او بطرف خود بنامه مثل سبی با بسته کلی با بهره
بگذارند چه چون با دست نامه مثل طبیب و مثل چون لازمه اطفال
بانه که سبب آن طفل میل بطرف و مثل بی علت فانی الله
است میل کردن آن بچه بکار بی علت چرا بهره که
حب غیره نظر فطرت
چون محبت عشق لذت دارد
و با ابتهاج است

و از آن لذت
لذت محبت حق خواهد بود
چنانکه هر گاه کسی در ظلمات نار تنور از آفتاب لذت
بعد از آن در آن خانه ظلمات نار تنور چون آفتاب و آن اول
در آن افتاد تا بتوجه که چه آفتاب آن بسبب و آن مصبح
از آن انکه روشنی بیت چون اجالا معنی روشنی با تمامی نسبت
تمام نور آفتاب از روشنی ساختم از جمیع نسبت ظاهر
از آن بیت منسوب همانا هم بر اثبات و نسبت صفات
خلق بجهت جواب ماده حات بیکدانه از خطرات معشوق
از خبث و حدت افعال نعیم و پاک بیاز دادن دل از نعیم
زیبه وحدت افعال نعیم و پاک بیاز دادن دل از نعیم
و وضوی حال از آن جهت عشق تا بیت از اعضا مخصوصه باطن
چنانکه از نماز لازم است که مطلق آن اعضا و اشاره بر آن
دارد تا است که باعث و اشاره باطنی حقیقی
است و آن دلیل عشق معشوق
آب جنانکه کمال توجه
بسبب الامر
لاتب

بسم الله

ديگر اين نظم را سبب عشق حاصل است
غالب چون از برکت عشق بکمال انسانی فائز شود خاتم
نزد اراده است و باطل چون مرکز سلسله جانب تکمیل دوم بمعنی
بزم مناجات و باطل چون مرکز سلسله جانب تکمیل دوم بمعنی
بیان و تتمم ان یصح چهار رشته قائمست که تا مالک بان چهار رشته ذکر کرده اند بعضی
که هست مراد از چهار رشته اهل تحقیق ارباب ان چهار رشته اول قائمست از اسباب خدا
او معراج خواهد بود و الیه اهل تحقیق ارباب چهار رشته اول قائمست از اسباب خدا
ادراک ذکر است بیم بدان که خود را فعل سازد بزور استکمال امور رشته و نوابیس الوهیت بکار
اضافه شده باشد ادم قائمست بتوفیق خدا بعنی سبب اعداد لطف خالق شامل حال ان
فانی شده باشد ادم قائمست از ملکات ارتبه و اوهام خود فانی گردیده از ادراک
وان نظر کردن باطن است از عکس کردن بعالم غیب بعنی فانی گردیده حق و ان
و تو اهل دنیوی بکم افزوده از ادم کردن حق فانی گردیده
بعد انها سوم قائمست از صفات حسنه و رضیه و تحصیل ملکه اتصال از زیر
کردن نفس است بصور رسیه و صفات جلال حضرت ذوالکمال بحق و اتصال
از نفس و ملاحظه صفات جمال و جلال حضرت ذوالکمال بحق و اتصال
ما لوح الله چهارم قائمست باخدا بعنی با وصف فانی گردیده کمالات از اهل
شاه حق گفته و ابن رشته اهل رشته کرده و کمال حق
و اورا انها بالله بسبب اشاره است
بدین چهار رشته
چهار رشته

کر اورا نیست نازنده کرده است
انها میدان انسان اول مرتبه قائمست
از وجودات باین معنی که شهار اعداد موجودات و معدوم و فانی
شرار و باین رشته رسیده به موجودات ایشان بیوت باشد فرق
محض به بنده و سلی کنه رفیع از خیالات ارزیده از دیدن افعال و اقوال
الحواس نشود ادم مرتبه قائمست از ترجمه با وصف کمال
بر تو بیان بال و تفرقه ان بنوع سوم قائمست از ترجمه با وصف کمال
که مشاهده انها حاب او بنوع عبادت را مکلف بر ایشان بر حاب فانی
فلز اسرار او طرف نشود کردان ادرج چون انها بان نظام ترب
بشت باخلاص شدن از اتش ادرج مطلق عبادت نسبت اما بان نظام ترب
بدن حضرت بحق حقیقی اکرم مطلق عبادت نسبت از قطرات قلب نسبت
مطلق بر ان نازنده بهار قائمست بر هیچ چیز از خاطر اندیشه مشهود و رضا و هدی
بر کرا طبن قلب است بر هیچ چیز از خاطر اندیشه مشهود و رضا و هدی
ان و انت و صدق حدیث الصلوة معراج المؤمن و هر کاه ضامن از
سه حدیث است که چون نظر بر ان
اول گفته است که چون نظر بر ان
چیه عشق نمود بان
خواهد رسید

و عروج مقام قرب باشد
اولو حاصل شود چون باتفاق عشق
ارباب طریقت و اصحاب شطانیه و خیالات نفسانیه نصب
ارکاه حاصل شود یکی دیگر اما مقام بر کشف نفس
از نفس بالکلیه بر طرف بنوع اما و حصول باسم و محبت محبوب
ولائق نیست چه عشق مدرج بی است ان فنا نیست نه بقلب
و ان مقام ارجمند است و رسیدن الله است
سر و قدرت حضرت باشد و ابا نیست کرد و من کرد دل
از کرم بتوانه کند نسبت متوانه بحق از او کشت و دل
بر انبیا چه بعشق بکتا محبوبی نزد باین فاکل چه از انبیا
و بر دل عرفا از عالمان ابن قابل شاید انه غلام الحسن
فوق شد چه من و نه بنه نفر از شوق العقبا
ارضی ابن بحث مسطور کردیا ۱۲۳۹
اول قدرت
دوم قدرت
سیم قدرت

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی خلق الانس و الجان
بجوده و منانه و جعل نابه اسجادهما المنفین و الله
الوفان بلطفه و ارادته و الصلوة علی سید الانبیاء قائم مون و مدوات الکلوب بعلمه
و رابطه الفیض عالم العارفین محمد المصطفی کلام مون و مدوات الوحدین القدیم اعظم
الهادی المهدی ابا القاسم و قطب العارفین و سید الموحدین الرحیم کلام
ابر المؤمنین و امام المتقین فقد عرف ربه و تاج مضمون انکه عرف نفسه اعظم بعلم
و علی الاحمدین من عرف نفسه فقد عرف ربه و الا عرفکم نفسه اعظم بعلم
یا انسان تعرف ایب و فی کلام ارسطو معرفة النفس معنیه فی کل حی معنیه کشف وجود
من عرف ذاته تالوفی کلام ارسطو معرفة النفس اللازمة الا البیان و ذلک کل
ان معرفة النفس مسئلة لمعرفة الرب فاحاجت الرب الواجب سبحانه بان کل
الاول ان یکون مراده علیه السلام من ذلک اثبات الرب الواجب و الا استغنی الدور
علی وجه ثانیه فقلنا ان کان واجبا فهو المطلوب و الا استغنی الدور و ذلک
و التسلسل فی عرفانه بانها کان فعلم ان لها جنانا واجبا و ذلک
واحد من الممکنات غیر ذاته یدل علی ذلک بل کل واحد من افراده موجود
تخصیص ذلک نفس العارف الثانی ان یکون کما کان
تکون الله فی الشب و فقیها
جنبا و یعلم انها

العبودية وتبرأ بها كون العبد عبدا
دهر الظلم منه ومن دعاء هذه عنق فان ما
بن هذا نقص وهذه لا يسترد ولا وقد ده ولنا
كانت العصوة رجع على من نكال
عزات حتى لا يسبب عنه ما ذات سبب
الاعلم من الطلوب والواردات الذي
الذاتية فالصلوة
الاجلية والتعالم الاكابر الى
دار القرار والرق عن الانقطاع الاعلام
الاجلية ما لمت الاداب التي
ديوانه فتحت حان رايه
ديوانه فتى هو حاجبا فتى
دهر ستة الى ارض الوا صلى اذا وقت
عرف بنه

قال الله تعالى
يا ايتها النفس المطمئنة
ارجعي الى ربك راضية مرضية
فادخلي في عبادي وادخلي جنتي فتعلق في
دخلي في العباد وحصلت في العبودية وبيع
العبد الاكبر قال الشيخ ابو سعيد الله
اشرف الامور ان تكون طلبها وهبت دهر
وما كانت الحوت شرطا لها وسبب الحضور
ان يكون الرد بالموت في
الذي اقتضى بموقتية
الاخرى ما لا يعلم
الاشياء والعلم
العبودية والفقر
والاستكانة والفقر
العبودية والتوقف
بالاستكانة والفقر
العبد على تكميل
الفقر قرن
ثم قال الذي يتمتعون
يستغرقون بها
بالاقبال والاعراض
الاجمال يتمتعون
حلقا يحرقون الاذكار
سبيل فان من
خرجت بالاشياء
الفقر والفقر
العبودية والتوقف
بالاستكانة والفقر
العبد على تكميل
الفقر قرن
ثم قال الذي يتمتعون
يستغرقون بها
بالاقبال والاعراض
الاجمال يتمتعون
حلقا يحرقون الاذكار
سبيل فان من
خرجت بالاشياء

بخصص
اذ تمشي را الزاد زكوة اذ ازهم قرود زيرنه
قالها في القطع عند المنازل وخلص مع تنقل الهوى
والتنزه من الواردات الحسية بالطفات الالهية والجذبات
القدسية وبرز بالاوقات الى الاوقات بقول اني لا احب الافلين
وكل ما هو عن في نظام السقوط والاول بقول اني زيت
بين تاكون من القوم الضالين وباقوم اني بريء مما تشركون اني وجهت وجهي للذي
فطر السموات والارض حنيفا وما انا من المشركين وهو يتخلص واصحاب الهمم
انطاقا الله ثم خليل ابراهيم صلوات الله عليهم ولا تطغن نفسا بالخليل وقف في النار
عن تلك السبيل واضح لذبح ولده بسمعيل وكمن نظيرها بالرسم والمقال ما الشيخ
بالكمال بل لا تمر في طرائق الاضمحلال ان يكون الراد مرود
اثر الرحيم وحضيم الالهية والمعبودية ودنو تقف ذلك على الحيه العبودية ومعنى
العبودية الاستقرار في نظام الذلة والتوقف في موضع الاستكانة
والثبات في ظل الفقر والاحتياج وحضرة
العبد فانا من كل الفقر والاحتياج وحضرة
قاهر غيره وهي الانابة
ودرجوده

ومن الاستكانة والفقر والتصفات
العبودية والتوقف فيها دام بعد فيها تعرف بها
بالاستكانة والفقر والتي وجميع الصفات الرؤية وكون
العبد على تكميل الكمال واقف انتهاء ثم كما قال اهل العبد الرحيم
الفقر فرض وقيل سواد الوجه في الدارين درويش سوادا عظم انتهاء ثم وجه
ثم قال الذي يتمتعون بها الذين يتمتعون ويشتغلون بالدنيا
دهر كانه الذي يتمتعون بها المخصوصون ويتحولون الى الدنيا العارفون و
بالاقبال والاعراض الاذكار ويتمتعون بالواعظين ويتمتعون
حلقا يحرقون الاذكار ويتمتعون بالاشعار بعلمون بالتقليد ليس لهم الا الصلوة والتمتع
سبيل فان من خرجت بالاشياء فاوحى الكلام وانطلق عن انقطاع وعما تقدم بالصيام والتمتع
خرجت بالاشياء فاوحى الكلام وانطلق عن انقطاع وعما تقدم بالصيام والتمتع
ثم قال الذي يتمتعون بالاشعار بعلمون بالتقليد ليس لهم الا الصلوة والتمتع
ثم قال الذي يتمتعون بالاشعار بعلمون بالتقليد ليس لهم الا الصلوة والتمتع

من الحكماء وجوب ثم
وبعض من منع الجواز وجوز تعلقه
الاثنين كما ذكر الامام الرازي وغيره وبالجملة
الصفات الكمالية ثم الوجوب الوجود والعلم والقدرة والحيوة وغيرها
بان كمال النفس هو بسبب الصفات التي ان تتوقف على موجود آخر
الذوات زائدة ان الكلف انما يتوقف على موجود آخر بسبب الصفات
اليهم وما كان الانسان له واجبا لغيره فانما قادرا عليه
بان يعتقد تلك الصفات في نفسه ثم مع سبب النقائص التي تتبع
الانسان بان يعتقد تلك الصفات واجب لذاته لا لغيره فانما قادرا عليه
جميع الممكنات فهذا بان يعتقد انه ثم واجب لذاته لا لغيره فانما قادرا عليه
شاهدا وغائبا فيوم وذلك تكلف
انتهى كلامه
وكيف يمكن ان يكون ذلك
واقعيا

بيان الجزء وبقاء
فهو ثم يقدر الكل بالجزء الجزء
وكان ذلك الجميع في الذي عجز عنه الله المتصرفون بطاقات
الله كما قرر في علمه تكرره وتبايناته
نطلب العلم واجب على كل
وقال الله تعالى
وان نفع وبين الجنيات والهلكات والعقوبة والموت بالموت
على العلم كفضل على ادنى رجل من اهل النفس وتفكر ساعة خير من
باب الاول المبدء والمعاد واحوال النفس وتفكر ساعة خير من
الفقه في العصر الاول اذا كان يطلق على علم الاخرة وشرف العلم
ومعنى الاصل الحوت مع الغيب وتبرا بعلم قوم ثم تاولوا بتوبة
واستبناء الحوت مع الغيب وتبرا بعلم قوم ثم تاولوا بتوبة
بتفقهوا في الدين ولينذروا قومهم
من الفقه الاثار والتوقيف ومعلوم ان ذلك لا يترتب الا بتبع هذه العادة
وما العلم نام ادبه قريب عاريه الى فاذ واب واما ذلك
لا العلم العلم المصطلح المستقيم
كحصول الصورة اذ
الصورة في علم

للاقوام بالاول ان الطاقة
وانتقل ما في الغرائز الجبلية
ذهبت من مولانا وعبد وجاء بذات تلك
بالرقة من امر دار الغرور وترك بالي بدوه من
الالتفات الى العالم الذي كذب عليه الفيض الذي كان ان يبدو من
بعاد الاعصار والامور وحصول لها الادراك مرة ثم يخلص عن كل الطبيعة وحسن
على فرض انه اذا وقت هذا الفتى قوم ثم نوع نفوس الى الاعلى ادوار الاكوان
الاصلية بان من هو ولكن هو وان يعرف به وعوده الذي كان يغاب عنه لظهور كرة
وجوده ترك كيف بل يعرف الا اهل عبوديا وعين فكره وعلى الله وجه ذلك الجبار
ان يتوقف الزاوية بحيث وكل وادم ذلك الجبار فيه انواع صحيا وذنب وصحيا
وجبا وقت وجبا بحيث وكل وادم ذلك الجبار فيه انواع صحيا وذنب وصحيا
الذي ذكر وقت ان وكتم نفوسهم بمثل الله بما تم حسنات السابع
نفوسهم والمنتهى الاول على كون عينهم بالعقاب وغيره فقد فرق بين الجبر
الرجعة وبين اعراضا من الانسان دعوة ان الجبر ما قرر
بالاخذ وغلب بيتم الى محققين
الخالق والمخلوق بيت جهة
بعقاب ثم نعم بالجبر

والعزيمة ان تكون ثم
معول الطاقة العقلية وتكون ثم
اثر منها والاقام بحقيق العلية والعوائق
ذلك الاثر ظهور بعض اثار العلم ثم ذوقه ثم
الاثر لانه ما من احد من الاشياء
ذلك الاثر ظهور بعض اثار العلم ثم ذوقه ثم
صفاتها الكمالية ثم الاثر لانه ما من احد من الاشياء
الاوضع الجبر الموجودة ثم الجبر وكان وجود الصورة على الى
نشئة النقائص الموجودة ثم الجبر وكان وجود الصورة على الى
بالاوردة وبت لطف اوج ارتبك كرتكو بنايه جون اوبكوست
بتكون في فكل اوج الناس شيء من الكمال كانت وبتر اسه ذلك ثم بسبب النقائص
ودرفض الضد ذلك الكمال ثم بل يكون القدر الزائد الله مرتزقا ثم واقعة ذلك
وهو بحيثية ايجاد علة اباء وحيثية عدمه وبهذه هي استعداده وقابلية
للمعارف والكمال وبعد الكمال وانا لا نعلم ذلك من جهاب الاثر الجاب في الاسباب
التكليف وعدد وهو بهذا ثم الكمال الجبر الاثر بالاثر بالاثر ان الطاقة
بالتعليم العلم والى الجبر الاثر ثم يكون اثر جميع الصفات الكمالية
في الفواسق الجبر الاثر ثم يكون اثر جميع الصفات الكمالية
في جميع الممكنات ما فاق وبالجبر منها حقيقة ولا
جزء نصيب بازاء ثم الجبر
ديوه منه وحقيقة
الكمال وعلم

وقرأ ابن الناس
آدم الله لعنا وانا من
على الله والعدو لعنه وتعلق طرق الشيطان
عدو الله يعيش في جهنم بالوام اليمين ويعرق بعد
حاتم الزقوم والحميم وشراب من غسلين
الا ما اكتسب بالظلم والعدوان هو اوابره ادبار محرم
والاطعام في الاخرة الا من مخلص وتعلق علم ابواب الجنة
والشرور وكتبها لهم اسباب البغي والطغيان يتجاوزون
في الاموال والاولاد وشاركهم في الاموال والاولاد
ادبا بالخيل والمقتر واشغال ذلك واما اشاركهم في الاولاد
وحرفها بالكذب ونعوهم عما زوجهم في انفاقها
الحرام من الزنا وكذلك اولاد
حقوق الله الصادق عليها السلام ان الرجل اذا دخل
الشيطان فان هو ذكر اسم الله تعالى انسحب الشيطان منه وان نعل ولم يسم ادخل
الشيطان ذكره فكان العلم منها جميعا والتلفظ واحده
انتهى وجهد رغبهم بجماع ترك ادعا ملة
شريكه كون يتم فت ومبطل
فتلك جا يلين

ان يا نظار الا الانبياء
الا ارثهم والجنود العظيم في الاقلال
اجمع الله تعالى واجبه وفقر اليم برازم من
الناس والزوجة الطيب فان الله مع المتقين من
بني الله كيف لم يخرجا ارزاقهم من حيث لا يحتسب ومن يتوكل على الله فهو
فهو حسبه وكذلك ذنب بر المخلقات من الاكلة والاشربة والزوجات ويقيم
من ذلك على مقتضى حال كراتهم ولطف عليه رزق في الكفاف من الناس
عز وجل اذا اردت ان اجمع علم خير الدنيا وخير الاخرة وصلت
ذكر الوجه اهل الكلام جابر ارزوجه تونته قرة اذا نظر اليها
في نفسها ومالها وعنه صلى الله عليه وسلم قال ما استفاد امرء
مسلم اذا نظر اليها وتطيعه اذا امرها وتحفظه اذا غاب عنها
في نفسها ومالها وعنه صلى الله عليه وسلم قال ما استفاد امرء
الشرور بحفظه من ذلك فان حصن الله ولا
تفتح لهم ابواب كل خير وبين يديه ابواب
من الغرات التي من مقتضى الطبع وانت لا تتعب من ذلك
قرن على الطبع على من فقر الجم كاملا من فان الله كان الصدر ولا
بتوجيه ابراز الا التعب وكيف بهذه من السعادة وتطلبون
للعبد الا هو الا اعلون لا يجا ولا يوجد
ضيم قائم اوالى كيف الله
واغترا من القوم

والفرجة وتق العمل
على ما قبلها حتى تنتهي الى الاول
وانا عاملون اولا والظلم على ما يعين الناس
الا آباء وتعلم بعد هذا الا على الفرد الذي قبله وكذا قال ذنب
الا آباء وتعلم على آبائهم الظالمين وعلاوة لعن الله عدو من
وزر شيء عذاب كل يجمع فيهم وراس الظلم لا يحيا ثلث الله سلطانه
الا من سلطانه ولا من سلطانه مولا
الا ما قبلها حتى تنتهي الى الاول
على ما قبلها حتى تنتهي الى الاول
فعليه الايوم الذي تعلق ذلك مع كثير فاذا الى الباقي الاجل والظلم الاول لعنة الله عدو من
بنته وكذلك على طريقه الى يوم الوقت المعلوم واعوانهم ليس لعنة الله عدو من
ولا من اجلهم يجزون بما يرى ومنظورون تحت سلطانه وليس لعنة الله عدو من
تسلط مختصا فيها بحرق النار والم في الارض الزاهدها الظلم وعدم التعجيل عليهم
ولا في الاخرة عليهم الا الاولاد لطف من الله بهم جزاء دوا بطرا وانها كافي العقل
هو مرغم الغضب عليهم وعدم الابالاة بهم استدراجهم حيث لا يعلمون وذلك لعنة الله عدو من
بان يمر اعلم الغم فيتضمن الانبا لطف من الله بهم جزاء دوا بطرا وانها كافي العقل
حتى يا عليه الله الذاب قال ابيه الابرين وتبا تاب جبرت على الخوف
الظلم ليس في كلمة ظلم ولا في تعجب عليه
وانا تجاوز الا الظلم الضعف وذكا ابيت يا الله
عن ذلك علوا كبيرا دم
على خلق من هو لا

ادع علم بالقضا و
لعدم ما لا نهم في الدين يتقدمون من
يجدوهم اياه وذلك لكون خلقهم ذلك لكون
الظلم والشقوة رب الزينة الفجر لينه وصاحبه واخر ليكون
تعليم كل واحد منهم سبب الطغيان في نعيمهم وعوض الحس عليهم وذلك نعيم
في الاخرة كما كان لصحبت في الاولين الظلم والاولاد والمتعلقات والاموال
والبعد عليه فيكون قال خلف منهم اثنا قال الله تعالى في الدنيا وهم يرزق الله
نعم الصدقة الجارية بعده ولو كتب برما تركوا من الدين ان جهدوا
فكون الناس في النسب منهم ما بقيت فيهم اثنا يرزقه الله ان يعدهم بها في الدنيا وهم يرزق الله
ولا تكتب اموالهم واولادهم اثنا يرزقه الله ان يعدهم بها في الدنيا وهم يرزق الله
كانوا من وجاء فرزنا ظلم ترى ما جعل بعض العقول وكادوا ان يصير الظالمين الا من
الظلم على ظلم بعد ايام الظلم وتنتها الظالمين واستحرارهم في ذلك على ظلم بعد ايام الظالمين
وما تنهم من مظالمهم قرونا متطالبة واستحرارهم في ذلك على ظلم بعد ايام الظالمين
العلوم مع اهل البيت وظلمهم المذكورة عليهم وقرنا بعضهم من الاولين المظلومين
واعدائهم الظالمين قرونا مات معظم اجمعها وبعد غلب الدولة الجيدة
والتسلط الذكاء ولم يبق منهم اثنا ودعي ذكر فرعهم والعلم
قال ابن الزينات وتبه الوقت بالظالمين بالظالمين
يشتغل كثرة قليل الاهل الموت
بالي تبقيه

احد نفسه الشقية و الحرام عنده
يكون تحصيل الحلال والحرام سبيل التقوى
مساويين في القدر والسبب ولو كان تقدم يكون كذلك
بطيب نفسه وتترك عن الاول كما ترك الاموال المتنازعة كما بعضها اما بعضها حلالا
فيه الموت ويرغب عن الثاني كما ترك الميتة والدم ولحم الخنزير والمرتد
الاخر مقتضى طبعه وسرته بذاتي الاصل الميتة من الظلم والتجارة والكل بالسبب
كالزنى والمواقعة بالنكاح شبلا وانت ذو طريقة مستقيمة وهم ما يحصل له بالسبب
فكيف في حلال الذي كان في سلكه تعب وذو طريقة مستقيمة وهم ما يحصل له بالسبب
فالمؤمن بالله والباب الى التوحيد اسبابها وتفقد عنده الاتباع لا يمكن على تحصيلها بالسبب
الطمع وخطرات النفس لا توجد له اسبابها وتفقد عنده الاتباع لا يمكن على تحصيلها بالسبب
عليه نعم ما قيل حلوة شكرانية نعمة عاقبة من الجامع وتفرق اسبابها بالكفاية وبه
بالشيطان الى معصية فيه عاقبة لان القلب السليم وحكم الله تعالى ما كفاية الطعام
عرفت وليس ذلك بعيد يفعل بها وبابه وبابه اقامة دليل وعلامة عليه
ملكه الشيطان ولكنه كيف يفعل بها وبابه وبابه اقامة دليل وعلامة عليه
وبشبه على ذلك البيان ما روى الكافي عن معاوية بن وهب قال سمعت ابا عبد الله
يقول ان مما اوحى الله عز الى موسى عليه السلام وخلقت الخلق وخلقت
من احب فطوبى لمن احبني لا الا انا خلقت الشر والخير
لا الا انا خلقت الشر والخير
على يدي

بسم الله
وذلك انى لا اسئل عما افعل
وهم يسئلون بل قرره بقول اوتيت
والبقاء والجوارح والاسباب ونجتني على تحصيل الاسباب
والتوفيق على تحصيل الاسباب ونجتني على تحصيل الاسباب
كلامه تعالى كانه انى اولى بحسابك لان الاسباب الا فاعلا من الله
التى ليس مقتضاها الا الشر فقى فعل الخيرات اعظم فاعلا من الله
الى الحسنات فالخواطر الخير من الله موافقة الارادة ومقتضى طبيعته وكتاب اسبابها
قابل محض الباقى الشرور لما كون موافقة ارادته ومقتضى طبيعته وكتاب اسبابها
هنا وقابل لها ايضا ولما قال جاز السؤال للنقص فى فعله ذلك وهو ذلك
غاية ولا افعل لغرض حتى اسئل عنه فان السؤال على الفاعل كنا ولم تفعل كذا
من الفعل لما كان عاجلا والاغراض على الفاعل كنا ولم تفعل كذا
وظلمة وجواص واولى من ذلك شرفه ويقال لم فعلت كذا ولم تفعل كذا
اقابل اشرف من ذلك المقام واعلم واقوى منه تعالى الله عن ذلك علوا كبيرا
عليه محيا بكل المعلومات وقدرته شاملة على جميع المقدورات ولا يمنع فى افعاله
الا صلح عنه قبح والقبح عليه تعالى فلا يكون مظنة النقص بالغرض
فالسؤال عنه قبح وعدم الفعل والغرض
موانع النقص فى باب الصورة
عن ابى عبد الله

من ايدى فوبلا من
اجبته على يدى وباقرا ينبغى
الاشكال عن الحيث انما اوضحا اوضحا
انما ان يكون وجوده جزءا محضا او شرطا بانه المراد الكلى وجميع فما كان وجهه
اضافيا فيه جزء بانه المراد الكلى وجميع فما كان وجهه
جميع اعتبارات الخير والشر فيه مساويين ويكون جزءا غالبا على قدره ان بالعكس فيه
فاما ان يكون الخير والشر فيه مساويين ويكون جزءا غالبا على قدره ان بالعكس فيه
المحض لا يوجد الصانع الحكيم واذا كان جزءا غالبا كذلك لان ذكر الخير الشر الغالب
وانما الخير المحض فانه واجب واما اسباب الشر فانه من عكس الاسباب قال قال رسول الله صلى الله
فاق الله سبحانه الخلق وخلقا اسباب الخير واسباب الشر وعن ابى عبد الله عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله
طبعه واستعداد بالتبعية فمن كذب على الله ومن نعيم ان الخير والشر نعمت على الله ومن يحدث
ان الله بارك السود والفتاء فقد كذب على الله فقد كذب على آدم ثم نسى
اخرج الله من سلطانه ومن زعم ان المعاصى بقوة الله قال قال الله عز وجل بالى
اوقد النار وروى عن ابى الحسن الرضا عليه السلام قال الله عز وجل وتقوى اوتيت فرائضى
انت الذى نفسك انفسك حياتك ما شاء وتقوى اوتيت فرائضى
فويت على معصيتى حياتك سببا بصيرا فرائضى
من حسنة من الله وما اصابك من سيئة
فمن نفسك وذلك انى اولى
اولى بحسناتك

الذنوب انما مثل ذهاب
يعظم مفاسدها الى اثرات القلب و
لا يزال يتراكم حتى يحيط بالقلب
ويعظم ويصير بالكلية محيطا بالقلب
الى حيث يعلم الصائم ما لم يعد الا وقت
فيخرج في الكلمة فتسود وان تاب ذهب ذلك السواد وان تادى
الى ان يصير القلب مسودا فان تاب يبقى الباقي فاذا بقي
الى ان يصير القلب مسودا فان تاب يبقى الباقي
الى ان يصير القلب مسودا فان تاب يبقى الباقي
الى ان يصير القلب مسودا فان تاب يبقى البا

فاخذه الوالي سلمه لبوب ولم يزل الوالي
فيها في الليل فلما اصبح بان ولم
بوادي شبا بالبح بوبا في اللعب عن بحيه الى طرفا والكرب
طرد وقرم واوضح من دار الامامة قد بدا له اللي طرفا لا يرث
احب ليس داره ولا يدرك هو كلامهم لبيده ولم يرث لبيه يرجع الى البيه
فصار الفقر ديدنا يكلفون حوله ويطلبون به ويشجع ويصيح بساعة ويستغيث بكلام ورد
فزدحمون اليه الناس كلفون حوله الى لسان العرب وكان الكرشي عنه الناس يعطون
وظهور الاسلام وعلته اهل الاعلى بنا فلما الرجل وكيف ما ملكنا مال لا يقطع في مملكته
يتكلم به وكان المسكين بالمنكر المال بنا فلما قال الرجل لا يمنع من سطوات انتقام الملوك
كلامه فكان كان مناقضا حيا فيتبين له حاله قال الرجل لا يمنع من سطوات انتقام الملوك
فلم اتاك الا تبغيه من جوده لا بالنجاء البيه اعد انا فقير عاجز لا يقدر احد ما يعطيه
وبارد فقير الا تبغيه ابا ثم قال عمر انا فقير عاجز لا يقدر احد ما يعطيه
الملك مسرة بصوت ابا ثم قال عمر انا فقير عاجز لا يقدر احد ما يعطيه
سلمه كان راسا في قصره معلقا عنه عمر وراسها الى الارض
الدار فالناس الخلق بسبب جرايره عمر وقع بالطلم بالمرأة
بنيته بالكلام للام وقع بالطلم بالمرأة
احد فخريا وبنيه
السلطان

فاتوا قال واذوه ابيه
فاذوه عمر فقال في نفسه ذلك هو الملك الموعود
فيه سلمني ندعه للملك وتي عليه بما ثم قال احد قال لا
ذهب استرطا سرره ورجع عمر حتى الى الكان ولم يقبل احد قال لا
عنه بنفع ومن المال قال لم يحضر الملك عليه فاعاد الى السلسلة حتى السوال
قال لم يفهموا كلامك ارجع اليه واوضح الملك عليه فاعاد الى السلسلة حتى السوال
الا الملك يقول على قرض كثيرة ما بقي ذلك وقال الملك ضعفوه له ورجع
ابها الملك يقول على قرض كثيرة ما بقي ذلك وقال الملك ضعفوه له ورجع
مكانه واقف عمر المال الضاعف واقف بجنبه فلما راى الرجل ذلك قال والله
فان الملك وقلب القول له ارجع وقل للملك بالفارسية الفارسية وضع
ليسلمني والنص من الملك ان يحضر في الدين ما عاكه وعلمه الكلمات التاج
عمر على نهج ان تاخر وجوابه عند الملك فكان في الدين ان تعال وضع التاج
فرسل من مستقره واقام حكمه فلما الترجم بالسوال فيما ابيس فيما عاله يعلم ان
وقال للملك الفارسية باعلمه قايه فقال الملك فصعوا بالبيس فيما عاله ورده
الرجل قال عمر انا اعرف ذلك واشار بالرجل العلم الفصيح واقفه منه المال ورده
قام الملك باحضار الوالي من النصيح واقفاه معا والسر ان يخرجوا
الارض اثنين ثم قتل الوالي واقفاه معا والسر ان يخرجوا
حبه بحانيه واعلموه
من التراب

فتحتفره وتبور حاجته
فتح عمر تلك البئار واتى في الدار
ومن الاتفاق وجد بئرا ملاها غاية
متفقا عليه فقال ما سمعت فاذهب انت بنا عند الرجل
وملوكه قال الرجل نعم كان كاسمت والله وجاء الى الملك فلما حكى السلسلة الى الكلام
ستقف الام امك انت والله ما قتلت له فلما حكى السلسلة الى الكلام فاخبر الملك
مع الملك وملوكه ملك فقطع عمر من الناس والالات حتى وظن عنه الملك فاخبر الملك
مع جيته ووضع بالعدم من الناس وضع عاشره فوق الارض حتى بلغ عنه الملك فاخبر الملك
راى عمارة الكسر قال الملك اعيان الملك وانا تهم تعلمون بالكنز بلحاجة وفقه
عن نفسه قاشا من الاعلال كلما يرجع الى الذين يجيء بهم الى تنظر في اوجاعه
مستقرا فوقا وشرع الاباء فاسكوا عنه الشهر كانه بنيه الدهشة وكان الى حتى اقام في
خوفا منه وتعظيما الاباء اتيا حيث جاء كانه بتعظيم من السر السوال بالحاجة
بدل الملكوت بامر الملك وضع التاج على الارض وتزل عن فعله الصبي اقاموا الى
من الجنة فلما اباه الملك وضع للسرجان كان ذلك الترجمة بالملك
منه للا كاهونه كم الانفاق كان رجل عمر اعطوه
عمر احراره من الانفاق قال الملك
قال ابها الملك بنجيه عنه الناس

فقام حنفذ رجل من
اعيان الملك كن ترنيك اقبالا وتعالا عن حكمه الى حكمها
الملك كن ترنيك اقبالا وتعالا عن حكمه الى حكمها
غدونا نحن معانيا ونعلم انها ترنيك كلما يأتي عنه احراله فرجع
من جنيك ان تسلل من السر كذا وهذا وتصلح لم يقصد الى الاربعة
بالظلم تضع التاج وتنزل عن الارض عن نفسه الكتب وعمل بها الاول الى الخروج ماء
مكانك وفي اليوم ارت بحضر الارض عن نفسه لنتها في الكتب وعمل بها الاول الى الخروج ماء
حكم كثيرة فلتمس منك ان تبين لنا به ما اخبر قال انا الاول الى الخروج ماء
من الملوك والسلاطين وبذكر الملك به ما اخبر قال انا الاول الى الخروج ماء
الظلم ووضع التاج والسر فعلمه ان يرسل العباد وحافظا عليهم ما نصرتهم
جلوا كسوة لمن كان وصلى الاحوال العباد وحافظا عليهم ما نصرتهم
معاشهم ومعاديهم ما تداخلهم من تقلد ذلك الامر وملك ابيه
والبس ملك الكسوة يجب عليه ان لا يقع في مملكته خوف ولا ظلم على الناس
كل الرجوه فنحن ما لا نعلم ولا نظن في مملكتنا وقوع
احد ولا الاحلال كروه على نفسه فتجب انا نعرف
نملك الكسوة وكيف تعلمنا فلما
مع مقتضيها فلما فيه ما يسمع
وقوع الظلم

بسم الله
على مظلوم كريم علينا جوده
ونحن نعول عليها نتضع بالتاج والسيد
ونفوض فيها فلا نفاه لله نستغني
فرجع اليه واما الثاني سيفنا من الحكاء وابيات
السعادة ان كل ارض يفنى فيها لم تنفع الكريم من الثمار ورد عن الامام
واذا فعلت ذلك للعلم بان اصول الاشجار لا تبلغ ذلك المقدار
ان الملك العادل والعالم اذا ماتا لا كل الارض لحيها والبلى عظمها ميتين كلهما طاهرين
فبلغ اخبرها الى بيوت الرشيد فامر ان ينشد ابن شبرمة العادل فنشده وعدم
وعلى راس التاج مرصع مكتوب عليه من اراد ان يعظم ملكه فليعظم شورة وعدم
خزانة فيكيس العدل وقصة العبرة التي هي جارة ونقص وصرة سبب عليها كرسي
باق في الدهور نعم نابل جزاء من على بابه كرد كاهنز ضرب سكنه درفت تنع روان
وبارون خلقهم نوشروان كرم اظهره واخلاف الاكمام بالاكال والفعل
بزم خبيث كفت نوشروان في بعض الحيات وتقاوة الامتيازات وتغلب الكفر بالاكال بالاعتبار
يشوب الايمان بالكفر بالاعتبار ويصير رجحا بالاعتبار والتعذيب
فيكون راجحا في نظر كاظم التقيم من الزوال
الفاعل في نظر كاظم الخصم
وكما انه زرد شخص
ودينوب شلا كاذا
الصلوة

فرقت ابا بيه ولذا قال ص
كم قائم حظه من صلوته التعب والنصب
وقال عليه السلام لعبد يخشع فيه صلوته وتعالى
عن بعض السلف انه قال من لم يخشع في الصلوة اسيع ويحاسب الكاهنا يقول
كل صلوة لا يخشع فيها القلب فلا يسمع الا بها ولم يعاينا ذلك فقد سبق
المصلين الملازمين لا وقات صلواتهم مع ابهامهم وعاينا ذلك امر ابيه امر بني اربيه
في غيرهم ومن ذلك من يتقن في الجيدة ويميل قلبه الى تحصيل ذلك
تابعين في المعاش واكثر قالا بعد في الاهتمام بالدنيا والتعلق
في تحصيله وسيع في اتمام جانب الاعلى كان ذلك لا اهتمام بالدنيا ملوث
بالامر الفاني وعدم مبالاته بالامر الشديد وتخلفه فيها كما هو حال اهل الدنيا
البعيدين من الحق وقد يقع ذلك من اهل الحق وارباب القلب عن القلب
سعيه ونهاية اجتهاده والتزكية انه لا يقدر على تلافيه كما كان افضل
تحصيله ليصير غلاما عن اكثر وما نفاره عن سلوكه ولذا قيل حسنات الابرار
طيب ربه درنيان سيئات
اذا وقعت ذلك فلا تغفل فان ذلك لعلم الله فانا
وفي كان ذلك قد يكون من تبيت
فان ذلك يكون من
النفس والبيت
الوهم

في اول وقته وفعل
مباح من الافعال التي ايها يحتمل
تعلق بالدنيا فتركه الصلوة واختار ما يدين
ان يكون محض الايمان والاكاد وحاصلا من بقية فانه
الذرة والالا وتابعا لقصده عن الفرد والرجوع الى الله سبحانه
يكون فرقه الاصلي تشاغل الامور الدنيوية كلها وبه الفعل بنفسه ويقطع عنها تحصيله
بجميع شراره عن الاصل ولا يقدر على دفعه بالكلية بذا ويكون مقصوده وتحصيل الامر
قوة على تركه الاصل ومطلوبه الكلي بذا ويكون مقصوده العادة عنه حضرة تركه فيها
ارجع الى مقصوده الاصلي وتعارض معها العبادة للانسان ومقتضى الطبع وذلك بالاسباب
لمناسبتها الى ذاته الحيثية الطبيعة الثانية للانسان ومقتضى الطبع وذلك بالاسباب
الطبيعة اليها كما قيل العادة هي الطبيعة الثانية والرجوع الى مقصوده ولطلب مراده وذلك غنائم
بانها ولكن عليه بالخلاص وطالب الدنيا عليهم نظرا لى ان نفض عن ذلك قلبه
تناول كما هو فيه اهل هذه الدار كلهم وتوجه ادم الى الدنيا حال حضرة الدنيا
التعلق بهذه الحضرة الوحشية الدنيا فاكره ان راه وانكر انه حيث عنه الصلوة
عنه نابل زوبه عالم الاسرب الى قلب الطالب باسرها من
تصحيح تجمع فيه الطالب ونزل عنا
الامور الفانية
فيه ولا تحصل بالك

فيتمنى فيها ما يشتهي
بل لو أراد أن يطير رماد أعلا
بسعة تقصده احملا فاما ان يفوق الريح
ديلنا ادبيه سعاد اشلم لكن استوقد نارا فيها
الجمادات ما فوق ذهب الله بنزاهم ومن لم يعلم فيها ما لا يعرفون
هم بأعرف فيهم لا يرجعون واما الغضب التي جمادات بالاربا فهي منزرة وكان
ابتاعا كالشمس الغنى ويها نور الانوار تكون كالمرات الصقيلة لها كالنجم
ذا بل حتى كالسراج الحق ولا اظن ان اولئك الحقيقيين لم يعلموا ذلك وكذب بل
الشبان اوصلهم فيه واتبع الامم عليهم حيث يا تيون
الامور الدنيوية يه تهيج النفس الى
العبادة ومبرغبتها الى الاعمال الحسنة فالقيام والقعود وقيام العيل والرقة
والبكاء والرجوع الى الله من قوم كان كالجوب سواء كان
حصول المطلوب والتنزيهات من الانتباه او الرام
ولذائذ الاكرامات تنزيه النفس
منزوع الى الله عقيب كل
مصيبة بلذة

بن الشيعة والتشفي
اعلم ان ما يتناكر هو انقلاب
الاحوال بانقلاب الثبات واما في العقاب
ايضا قد يكون بالعكس الرجوع ما يه القهم من الموحدين وصية الثانية
القهم وقد يكون بالعكس الرجوع تنزيها والفيلسوف الكبير جاء
من الخلصين وذلك باعتبار الاختلاف بين القصور والعلاق والتناقض بين الظاهر
والباطن فان باعتبار التشكيك بالاولين والذهول من الاخرين لا فرق بين حكم الم ومحكم باخذه
الاحتمام لانهم باخذون جمرا مضيئة من الذهب والفضة والاحجار والاخشاب الم
الامر هو الصور التي تنبهم التي اكتسبها بتوفيق فكره ومنهم نقطة وكمال الشبه لا كما قال عليه السلام
كل ميسر لما خلق له باعتبار
الاولين لا فرق بينهما اعتبارا لان عبدة الاوثان قد يقصدون الرجوع
والتقرب الى الله بالاعمال دنيا الصور من نفوسهم الاثبات ويكون ما يدركون في نفس
الرجوع تنزيه التي هي من الوجه الاعلى وهكذا كل عمل يقتضي
فيها يستحقهم ويعينهم على الوجه الاعلى وهكذا تنزيه خلف اوامرهم
المصنوع تامه لهم وبين من دخول ذلك الاحام
يخلف فيها لهم واختلف
اوامرهم

وتلك كما جرينا وتنبه
ثم عليه فاقف وذرا قبله الصلوات
مع قراءة صحيح وتنزيه الاعلى
والتزيا ذلك انما كل حصل مطلوبها وبالت تشبيها بالتقرب وتنطق
وتقلب جاهها فتوجه الى الامور الحسن تشبيه الاشرح صحيح وتنطق
الفتيان من كل وكان ذا وكتم وتسلطا عليه كما وتزا قبل رفاز ورده صوبا بيت
نفس كما رأت جاره بايت الاتر انها عنه فقد ان المطلوب تنقض للعاقل
ولا تميل الاعمال اصلا بل يترك الامور الواجب الفهم ولا تتوجه الى عمل مطلقا فاذا
ان لا يعتبر تكرا فلا يفرح بانتيابها في الظاهر فرق الاول ولا يكدر بانقيا فيها لان
وذلك لبعض الاسباب كما تعلق عنايته بكون يتبع صحيحا فاذا اردت ان ترجيها على ترتيبا
عن الذي ولا تحرك لها فاتق للعاقل ان لا يحصل تعلقها بالا بالا يتبع
الفضل التي يكون حالها بنوع تحريك سنة ذهب بكر الا بالا يتبع
النفس التي يكون حالها بنوع تحريك سنة ذهب بكر الا بالا يتبع
اخذ واعراض بنوع حال النفوس الخبيثة والنفس التي كانت في الظاهر يعلم وسائل الاخرى
اما نفوس السعداء اولا والنفس الرياضية في اوامر
لا تتوجه الى العبادة ولا تميل الاتي مثل الامور
الايتي بل يتبع توجها الى ذلك الاردات
الغيبية والحظات الايتي
وتبل الوقت

فاته سرور العارفين شيخ كلمني
ومن المحبين نعم فاقبل شيخ ما دان ثم كلمني عن بعض
وعدو فرمودن زنقص شيخ فانت ح بعض عن بعض
كلمني رابع زباغ بستان شيخ الحقيقة وفوق الجميع وسلم
مفضلة اعمال الشرب الصالحين العابدين بطاعة الاخرة على الدنيا ولذا قال صلى الله عليه وسلم
بل بل اخطؤا الدنيوية والخلاص عن الاخرة وقال ثم فضل العالم على العابد
تفكر ساعة افضل من عبادة سنة وقال ثم فضل العالم على العابد
على سائر النجوم وليلة البدر وقال ثم العبد وقامته هو رجوعه الى الله
واما العمل الصالح والطاعة المقبولة وكمال العبد وقامته هو رجوعه الى الله
اعني ما يكون به العبد عبدا وهو القرار في مقام الذل هو العجز والمسكنة وعدم
عن صفة الذل هو الافتقار والذلة وذلك هو الصلوة التي هي معراج العبد كما
عرفت وشهد على انك ما روى عن بعض ازواج النبي صلى الله عليه وسلم قالت كان رسول الله
بحثنا دخرة فاذا حضرت الصلوة فكانه لم يعرفنا ولم نعرفه ثم قال يا بلال
شئ وكان على علم بامر المؤمنين فيقول حاروقت الصلوة والارض والجبال
فيقالم رابك يا امير المؤمنين فيقول حاروقت الصلوة يا بلال
عرضها الله على السموات فاشفقن منها
فاتين ان يحملنها واشفقن منها
وكان على ثم
عليها السلام

بيان
وحيث نفس وانا الانية
العقرة انبعاث النفس وطلبها وتوجهها
الما فيوضها وطلبها انا فاعلا وانا جاعلا وهذا
الانبعاث والميل واذا لم يكن جاعلا انا لا يمكنها احتياجها
والكتابة بمجرد النطق تلك الالفاظ وتصور تلك المعاني وبالك الاشتباه وتقول
كقول الشيطان واحبه انت واذا عرفت ان الجنة بمراد الخاص
الفارغ عشق فلانا واحبه انت وهال مولا وجلالة نفسه الثواب او الخاص
لو تذكر ذاته نفسه وافتقارها وهال مولا وجلالة نفسه الثواب او الخاص
في العبادة وبانى انك ليس الفقهاء يقولون ان الاجرة على الفعل الواجب دام
ولا يستحقها عامله فكيف تتوقع الاجرة على ذلك فاعلا كان او فاعلا من
العمل واسباب الفعل في العبادة كلها من العبود لا من العبد الفاعلية
قصده ولا ارادة فان ذلك حال المتكلمين في امر العبد الفاعلية صاحب
للعبادة فيه بك قال الشيخ الاكبر ولا شوق الا صنك بل وجب الحال
وبل
اوجبوا الخاص بردت على
افتقار بهر بنا وجهنا منفق
ربنا انا فتحنا لك فتحا مبينا ان
سر واو الذي لك

اذا حضر الوضوء
اصغر لونه وعزيك فاعلم ان التنبيه
اذا عرفت الصلوة والتوبة عنه كل عبادة
هو تذكر العبد ح مع انبعاث النفس وميلها وتوجهها والاعراف العارضة
وتذكر حق مولاه عليه ح تذكر النفس حال انبعاث النفس حين حالة
الانك فان تلك الحالة الحاصلة للنفس ان الصلوة ان انتقال النفس تقل
كجاذبة الحقيقة وتحول العبد من الصورة المتدنية بالعلائق الى الصورة الطاهرة
الحالة الحقيقية ان المراد بالنية تاثر القلب عند العلم والقناعة الحرية
بعض العارفين ان الدنيا وذلك نية تنفعل الجوارح عن الطاعات وانقيادها
على الاخرة والعرفة من الجوارح والقلب فاضطراب والاثر الطاعة
عن العاصي فان من الجوارح اثرها الى القلب هو الامر المنبع او الندب
حصل للاعضاء الفرح فاربعت فالقلب الصلوة او الصوم فحظا
مثلا سرائر الى الجوارح فاربعت الى الله تعالى مكرها
كالرجا فالتنبيه بمجرد ذلك عند الصلوة او الصوم او الدرس قرة الى الله تعالى مصورا
اصل او الصوم او الدرس الالفاظ فاخاطرك وتصورا
معاني هذه الالفاظ فاخاطرك
تغالب وهيات انا
كرب سان

كنت جران ان بعاز
بن بلل ورغزل غفور محمد على
كفت بر بنا زبكاس
ان جه بدرن بتر ازبكاس
درجات بشر بانبى درجهم شرحها
حتى بنم منه حقم نه نامونتم
بم بنزد كفت ازبرضا حتى برادنى
بنزد ان بعلوان جون خواند حتى برادنى
تركت انعكار حتى بودوا كب ان بشنه
اذا عرفت بالصلوة وبالنية وبالقوة
شاعرت بخفيه نفسك وجلال ربك بقدر فيك
التي من العبودية والذكر واقصى مانيك
المتدنية بالعلائق الى الحالة الطاهرة
والندامة وتوجهت الى دار القرار
والراحة وذلك هو معراجك الى
ربك وتنبيه اسعادك
كما عرفت

كنت جران ان بعاز
بن بلل ورغزل غفور محمد على
كفت بر بنا زبكاس
ان جه بدرن بتر ازبكاس
درجات بشر بانبى درجهم شرحها
حتى بنم منه حقم نه نامونتم
بم بنزد كفت ازبرضا حتى برادنى
بنزد ان بعلوان جون خواند حتى برادنى
تركت انعكار حتى بودوا كب ان بشنه
اذا عرفت بالصلوة وبالنية وبالقوة
شاعرت بخفيه نفسك وجلال ربك بقدر فيك
التي من العبودية والذكر واقصى مانيك
المتدنية بالعلائق الى الحالة الطاهرة
والندامة وتوجهت الى دار القرار
والراحة وذلك هو معراجك الى
ربك وتنبيه اسعادك
كما عرفت

فرارا فقت بك
فلمات وطلعت عليك الانوار وانبثت الفوت
عليك وطلعت فلك وملك الهيكل حتى كيف لما فيت
توقف وتبعت تشرق نور الحق على حتى كيف الفروق فقط من
بانكارك الاقدس اجبرت تشرق حالة وانك نوصت احبابك وشاعت بك
عن ذا انكح وعن الوفاق الذي بعد حالة الوذلك وشاعت بك
وانت فائض لمحة الوصول وتا التفت الوذلك على تلك الحيثية وملك بك
جانب الفائق ما به اشكل وتحجب من كونك على تلك الحيثية التجليات
هذه المنزلة فاما الله تعالى بذكر التكبير ح بيقاء مراد ان الخاطر بهما يتبين
فيقرر يعرف المصلي بان الحيوة الاول اجل واكبر من ان يوصف او ينال
او ينال مخلوق فتخلص بذكر من ادب الرسم ومدافعة الشبهات
وطلبه ويعود الماء فيه القرار في نظام الفقر والاضمحلال بالجهة
الاستكانة والذلة وفي القيام اشارة الى ربك واقرر من العبد التي
ان حين يا رب البيت وقت على ما شئت من ربك وعلا الجنة وبدل
خلقتني عليها انا صاغر لربك كانا الركوع ان اشارة الى التعظيم والتبجيل
وفقا ثم ضع الجبهة على الارض في السجود وكن
على انعدام اسر الكونية وتعبير
جمال الوجود
انتهى

ولطفك وعنايتك
وانبات النفس الكبير من حيث
خلقتك والشر ومقتضى الطبيعة وجلة
اجبانية فالتدرس من بيت عبدك ان عبدك من حيث سبحانك
فليل وضعيف بابيك اشارة الى الاقرار المذكور ثم سبحانك قال بك
وتربيتي وبك قوتي واستعانتي وبك باقي وبقولك ثم اجعلني من عظيم هيبتك
وحمايتك تاركت وتالبت سجاتك رب البيت الحرام من الدنيا كل الاحوال
اي من الثابتين على تلك الحال والمعرضين من الدنيا كل الاحوال
اولادي لكون خالق كذبك ربنا افعل ولوالدي وللمؤمنين يا مولانا من تلك
محمد بن ثم تقول وجهت وجهي الى فان كنت على تلك الحال فكون مقابلتك
صلوتك بالكذب فنه عالم الغيب قال ابو حامد واياك ان تكون مقابلتك
والاخلاف ولن يصرف الوجه الى الله الا بعد رفعها سواه روى عن الصادق ع اذا اطلع على قلب العبد
فاستصغر من اسمائك العلى والشرف دون كبيرا فان الله عز وجل يقول اذا اطلع على قلب العبد
وهو يكبر في قلبه عارض عن جنته بكبره قال يا كاذب اتدعي وحقي وجلالي لاحرمنك
ولاحجبنك عن قربي والمناجاة في نفسك وبهيبتها وقلبك مسرور بالعبادة
حلاوة ذكري لقد كنت تجد حلاوتها في نفسك وهيبتها وقلبك مسرور بالعبادة
فان كنت تجد حلاوتها فاعلم انه حجبك وحرمان حلاوة
عنه ابن طاهر فاعلم انه حجبك وحرمان حلاوة
من سلب لذة المناجاة بسبب انه تكبر وطرد عن
اذ دليل على تكبر الركوع والسجود
بيت ذكر التعظيم
الاعلى

ثم اجلس للتشهد والتسليم
لكفي شهادة لسكنك غير مولاك
والتسليم كفي بنك اسرار الصلوة وكيفية تنزيها بالاعراض
وشرح احوالها وكونها الامانة التي عرضها الله على الاجسام الخلقية
اجبال فابين ان يحملنها وتشفقن منها وحملها الانسان الكامل
من فوائد النفوس والشبهات وتابعتم وسلمت عليه اسعدهم وتجلى عليه
عليها ذواتهم وتقاوم بما اقرت بها ثم وسلمت فان كل ناقة بقربها
من ذات المخلوقات وفرة من وقتهم الانبياء عنه موتهم وحيات
صلى الله عليه والرسل عنه ذات الصلوة الصلوة ومن صح العمل وهذه من ان قالم
القديم وحيته الصلوة وبعرف اصحاب فيها باب الصلوة ومن صح العمل وبقربها
يوتون وعليها يعتمدون فان كل شيء من المخلوقات تشبه حتى عليها وبقربها
فطوبى للذين هم لامانتهم وعهدهم راعون فيها خالدون الكلام وعن نبل
هم الوارثون الا الذين يرثون الفردوس هم فيها خالدون
ونزه قالع اصفيائك بلوغها الكاملون من عباد الفردوس وخرج عنها ذا الملون
الفردوس محمودون مجتبين في مجيبين في عباد الفردوس وطلب الاكرام
الى عالم الفردوس خلقنا عنه وطلب الاكرام
ثم عباد الله الى طاعة محبتنا
كيف يطلب علينا
يدرا

ه اش م ب ن ا ت د ت ح ص ی ل ع ل م ج خ ر ب ک ن د ا و ز ن ص ی ب ی د ر ی ن ع ل م

م ی ب اش د ی ا ن ه و ا ک ر ن ص ی ب ب اش د ت ا ج ن و ق ت خ و ا ه د ر س ی د المداخل

۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵
۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵

استنطاق

ن ن س ع	غ ض ذ ب ز	ف ث ه ن	ز ص س ف	ع س ن ن ش	ظ و ن ن	ع ض ث ی	ف د ن ذ				

زیاده کلمه جنس مرجنس تولید و هوان تا قد ما و را الحروف

ن ز ذ ض ل											
س س ع ف	ا ظ ض ج	ح ص خ و	س ح ق ع	ص ع س س خ	ت ع ز س	س ف ظ ع	ک ا ب ص				

استخضره

ه س ض س	ح ض ظ ش										
س ع ا ض	ح خ س ق	ص س ت ز	س ظ ک ب	ه ض ح ظ							
المستحصله	س ق ظ ج	ص و ح ع	ع خ خ س	ف خ ا ص	س س ض ش						

استخضره المستخضره | س ا ح س ص ت س ک ه ح

مستحصله المستخضره | ع ض خ ق س ز ظ ب ض ط مستخضره المستحصله | ظ ص ع ح خ ف ا س ض

مستحصله المستحصله ف ج و ع ح س خ ص س ش اولا حرف المستحصله ثم مستحصله المستخضره ثانیا ثم ثالثا

مستخضره المستحصله ثم رابعا مستخضره المستخضره | ف ج و ع ح س خ ص س ش

ع ض خ ق س ز ظ ب ض ظ	س ظ ص ح ع خ ف ا س ض	س ا ح س ص ت س ک ه ح									

نظائر هذه الحروف ج خ ر ب | ی ا ی د ا ز | ب ل ی ه ا ش م ع ل م

بسم الله الرحمن الرحیم

یا علی یا مظهر العجایب تجده عونا لک
فی النوائب کل هم و غم
سیجلی بعظمتک یا الله و بعزتک یا محمد و بولایتک یا علی یا علی یا علی
ادرکنی بلطفک الخفی یا من اعیا کل شیء بقدرته
مددی و علیک معتمدی یا من تجلی بالغیب لاهل الشهود
اغثنی یا من اظهر الجمیل و ستر القبیح
اغثنی یا ذا الملک الکریم یا علی ادرکنی
یا علی ادرکنی یا علی ادرکنی

[illegible]

بسم الله

[illegible]

[illegible]

که قوت جان مرده بها
وان فقرا که قرآن قوم خرد لان بوند
که بر قوم شکر کرد ارباب طغیان سرداران بوند
برکات بر مومنان بارد بطلوبها وان بر دوزخ کرد
راجع عرش اشقیا وان قوم که بطلوبها وان بر دوزخ کرد
انبعث اشقیا وان قوم که بطلوبها وان بر دوزخ کرد
والفاجر والبر حارث انبه که قال الهم رسول الله نافع الله وشفاه وایه
صبحی کرسا مدرس جام زال ازروی عظمت لانال مقصان بلند مالیت
کرفته وقعود وما وان کما کسی رحمه ان سرا بتع قبار سرکند مال ما تاک مدت
افکنده که قدم علیهم اجمع بنهم قعودها وان سرا بنده که الاتاک عطیها
عاقبت را از فانی فانت ارجاه فقرت بلوغ انکه که بر دار کار عالیا انسرا دام عالیا
ابا بعد محمد بعد ستایش معبود ابرا سزد کم بر دار کار عالیا انسرا دام عالیا
غیر بوعشر او حمد عابدین وانبیا با بد رفت اوبیک سا الوجود
انجال معبود ک فالی کل شی وقعت کل حی وزان مسرکب سنت راضت
که افرینده موجودات رافع سموات وروبنده اناث وقضیان بیت
وغفور ودود انکه وده دینه مرنانست وقضیان بیت
بر وو وعیه کسنده جاهلان محمد که شنا سانه
بابلال انانه محمد که شنا سانه
اداب عبودیت خود
بابلال قیم

جنت الفاردوس آن
بهترین اولیا و آخرین انبیا شفیع
سادات و حبیب آفاق رسالت مقبول
زمره حقیقت شیوا شکر طریقت کان
ماه مکه و حرم شاهد نجم مخاطب کرده
سالفین شمس احکام اکرم انبیا العالمین
خاتم النبی و شافع الذنبین رحمت لاک لولاک
آفرینده آفرینش فیلد عرش و لوح و قلم
نافه تنک ناب کیسوئی
ساخته چهره روان روشن
دامن المتقین و محبوب الدین الموصوف بقائل الحسن رسول الله والفضا
ولی الله الابی مرضی سید الثقلین جانین کریم الرسلا بنا نفس و ناموس العالمین
مصداق انه لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز علیه ما عنتم حریص علیکم بالمؤمنین رؤف رحیم
الفاظ لم یزل تنجعل بقعة الله علی الکافرین و مردم اعلام قرآن مبین حافظ شریع مبین و مقتدا
وارث علم اولین و آخرین مخصوص بآیه کریمه سلام علی آل یس اسد الله
اصحاب البدر و شیوخ مومنان مخصوص کل غالب و طالب اسد الله الغالب
الغالب غالب الضارب و طالب بحق الغرائب
سیف الله الجانب و ظاهر الغرائب
مظهر الجانب و مظهر الغرائب
علی القلندر

بابل انبیا مرسلین و منذر
ونسب اوصیا مرضیان و عالمیان خلافت
کردانیده بر وفت خود ابراهیم کریم و مکارم
والمال عارفین و مرتبه کردانیده منقدسی آیه کریم و مکارم
الحق والانس الا لیعبدون سنجات نبیها زبان اکرن بکفتا کلمه طیبه شهادت
انزر کواس الحق لنظیره بشت علیین و حرار و مقدار کردانه عارف خدا
ان لا اله الا الله وحده لا شریک له فاذوه مخلصین له الدین و اشهد ان محمدا عبده و رسوله
ارسله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین و اشهد ان علیا ولی الله و وصی رسوله و جاعل
انجیانکه ازین نهادات راست دانه که بمان ارد و فرخنده و درود نامعدود
انزا کریا کاه و فان راست الا الله است و درود فرخنده رسل سم کل توکل
وعلوه و سلام نامحدود و جمیع انبیا و اطهر صدر الوان کانات محمد ابا احمد
قابل کنت کنزا مخفیا و آدم بین الماء والطین صدر الوان کانات محمد ابا احمد
موجودات سیه ان ذات منبع السعادات مدوح آیه کریمه حضرت ذوالجلال
منزه جاهلکم و لال رسول الله و خاتم النبیین ان الله و ملائکته یصلون
وفرمیم لازال در صفت کمال او در صفت ان الله و ملائکته یصلون
مع النبی حیث الطهارت شان و تعظیمان او امر
خود به بیان صادق العقیده
صلوا علیه و سلموا تسلیما

وعرض و قول و عمل است
بیست و سه رکن و در حدیث است اگر از ایشان
که ایمان دارم بکل ایمان دارم و اگر بسه رکن معنی ایمان دارم و تصدیق
بگو ایمان تصدیق و اقرار است یعنی باور داشتن و بگو ایمان دارم و تصدیق
بدل و اعتقاد اقرار زبان است و اگر بسه رکن است یعنی ایمان دارم
بشنه از زبان خدا و رسول خدا و اگر بسه رکن است یعنی ایمان دارم
و اگر بسه رکن است که ایمان دارم بخدا و بملائکه و بکتب و بپیغامبران
دویم ایمان دارم بخدا و بملائکه و بکتب و بپیغامبران و بروز قیامت
و بپیغمبران و بروز قیامت و اگر بسه رکن است که ظهور و شعار ایمان و اسلام
ایمان و دارد بخدا و بملائکه و بکتب و بپیغامبران و بروز قیامت
بگو بکلمه شهادت لا اله الا الله و محمد رسول الله و اقام الصلوة و ایتاء الزکوة و صوم رمضان
ول الله و بگذاردن خانه کعبه اعظم از قضا بجا بحکم کردن و حج
المبارک و حج گزاردن خانه کعبه اعظم از قضا بجا بحکم کردن و حج
بهم بنه و بنا و سلمان هم بسی ارکان چند چیز فرض است
اگر بسه رکن است که پیش از ارکان ۵ هم وقت نماز پنج
آنچه است و ارکان ۵ هم وقت نماز پنج
چهارم عدد مردن و نماز پنج
بنظم

هم نماز بعد پس اگر از آفتاب
هم نماز بعد پس اگر از آفتاب
انشم نه چهارم نماز اثر نهم نماز نیست
و ماه هم نماز نذر و شب نذر نهم نماز است اول نماز شبانه
طواف هشتم نماز نذر و شب نذر نهم نماز است اول نماز شبانه
پرسند که نماز ۵ است بگو پنج و اگر بسه رکن است که چهار رکعت
هم نماز شام چهارم نماز خفتن ۵ نماز صبح و اگر بسه رکن است که چهار رکعت
چند رکعت است بگو که هفده رکعت بعد مثلا و عصر و خفتن چهار رکعت
اما از فرض چهار رکعت و دو رکعت بعد نماز شام هم نماز شام
در سفر و نماز بامداد دو رکعت است اول نیت هم نماز شام
چند است بگو هشت است اول نیت تشهد هم نماز شام
چهارم قیام ۵ رکوع سجده بنظم سجده چهار رکعت بعد و هشت
که نوافل نماز ۵ چند است بگو سه رکعت بعد و چهار رکعت
میان دو هشت رکعت بیکی از عشا و چهار رکعت بعد از نماز
و دو رکعت نشسته بعد از فرض خفتن که در حساب یک رکعت است
رکعت نماز نافله است اگر از نماز بگو یک رکعت است
محمد الله و دو رکعت بعد از نماز بامداد یک رکعت
شب و چهار رکعت بعد از نماز بامداد یک رکعت
و یک سلام الاوت و بدانکه نماز جمعه
و نماز

آنچه پاک بودن تن هم پاک
بودن لباس و هم پاک بودن موضع سجده و اگر اول
از قربسه که فعلهای فریضه و خود چند است بگو چهارم سنت
نیت کردن ۵ هم سنت روز است بگو شش اول غسل جنابت
پنجم سنت با بها و اگر از بسه که غسلهای واجب است هفتم
آب غسل حیض هم غسل نفاس ۵ غسل است اول آب
اگر از بسه که از غسل جنابت چند فرض است چهارم نیت کردن
دویم نیت کردن هم آب هم تن گاه از تن هم چهارم
بدون تا فارغ شود هم غالبا هم نفاس است مرده غسل
بگو دو است اول بول ۸ حیض ۹ نفاس است آب
چه چیز است بگو نجاسات چند است و هم ۵ نجاسه
شده اگر بسه نجاسات ناطق ۸ گاه نهم حکمات آب علم آتش ۵ نجاسه
۵ هم دارد یک ناطق ۸ خاک ۸ آفتاب ۸ آتش ۵ نجاسه
چند است بگو ده اول آب ۸ هم انتقال هشتم نفسان نجاسه
انقلاب هم سلام اگر بسه که نجاسه است اول
دهم سلام چه است نماز بسه جمعه

نماز طواف
یک از ایشان دو رکعت بعد از آفتاب
بعد تهدید و معارف ایشان دو رکعت بعد از آفتاب
و ماه و از زیر یک سلام و نماز است بیچ بسه انبیا و اولیا
و چهار سجده و یک سلام و نماز است بسه الاراسه انبیا و اولیا
رساله آفاق و انفس از قول حیدر کرار روح ابا بکر که کلمه آفاق و انفس
سید بنی آدم فرمود ارباب شناختن نفس جز آنچه که کلمه آفاق و انفس
عالم جل جلاله و عم نواله و عظم شانه و جهت از جهات بیان نیست
دانش دارد و تراشش جهت اراده است ابع از ظاهر و بیخ و باطن و آنچه در ظاهر است
و دیگر زاده حواس اراده است ابع از باطن است خیال و فهم و فکر و وهم و عقل
و نطق و سمع و بصر و لمس و آنچه از باطن است سر و حدیث و هیاس و صدر و دل و سر
و دیگر هفت عضو داده است بما اراده و بما لوامه و بما ملهمه و بما مطمئنه خاصه
و روح و نفس داده است بما اراده و بما لوامه و بما ملهمه و بما مطمئنه خاصه
تعلق بروح دارد و آب تعلق بعقل دارد و دانش تعلق بعشق دارد و خاک تعلق
بفکر دارد اما نفس اماره تعلق باتش دارد و نفس لوامه تعلق بخاک دارد
و نفس ملهمه تعلق باب دارد و نفس مطمئنه تعلق بآفتاب دارد
و آنچه حضرت حق سبحانه جل و علا از آفاق
آفریده است از نفس

سنبهم آنا نافی
الا نافاذی انفسهم و بدانکه
دوازده بیچ که از نه فلک است از جسم خود ایشان
بدانکه سر کل نور گردان جزا است عقب ذکر قوس ران
الدسنبه سنبله زهره میزان ناف عقب ذکر قوس ران
جزء زانو الو ساق حوت پایها اما دوازده بیچ که از نه فلک است مانند کتاب
که در وی سیر اند در هر نوکه از نه ثلاثه زحل سنه سی سال مریخ
شمس دل زهره کرده عطارد دماغ قمر شش جانکه سالی سه ماه زهره
شش روز است و در بن توسه و بیست ایشان است قال امیر المؤمنین علیه السلام
کوشت و بیمار بهر و چهل و چهار ماه که هر چه شما خام موعظت است
که من عرف نفسه فقد عرف ربه و هر گاه که هر چه شما خام موعظت است
و در بعضی اخبار است و موا بر مثال سنبله است و بیخ است
و بیخ انها بر مثال کوه است و بر مثال آزنده و روز بر مثال اوز از اکه
بر مثال گزنده و قهر تر بر مثال شب و علم تو بر مثال روز و بر مثال
بر مثال و بر انها در عالم و چهل تو بر مثال شب و بانیت و بر مثال
وجود تو همچون فصل بهار است و تا بستان و بر مثال جوانی
بر مثال طفلیت و تا بستان بر مثال جوانی و پایان بر مثال
کهلیت از نسان بر مثال
بیت

ان بیقاش در دو عالم ان ان
بلغت کرنا شد الرنه دل ان مخلوقات
عرش الله است و سدره المنتهی است و دیگر ان اسباب
و کلیه خلاقات است بیان اکثر از اول از ان شناخته شد ان
کر ان ذکر است بیان اکثر چیلی و فرا کرفت چه در وجود ان
کر یونس علیه السلام است که سنبهم اما نافی الانافی و فی انفسهم و جاب امامان که بخلقه
چرا که در کلام مجید فرموده است و مراد از ماهات و مراد از ربا ثبات و جاب ان از قدرت
مراد از یونس روح است و مراد از نفس الفضل پس معلوم شد که خدا بتعلیم روح ان را از قدرت
خالق الله نور آن و خواست که چهره اسکار اکند از نظام احوال او است و عالم را از ان
خود آفریده است و خواست نظر از آتش و باد و آب و خاک آفرید و عالم را از ان
آورد و بعد از ان جسم را خلق نمود از حرمت طینت آدم بیرون آمد و روح خود را ان
کرد انه و بعد از ان تخمیر کرد که قوله تعالی خلقت آدم بیدی و جعل ذریته من
کل ادم را چهل صباح بیم قدرت خود قالب را که خاک اول او است مراتب انفس
قوله تعالی فنفخت فیه من روحی اما ان ولی ماهو ولی مطمئنه و انتم
و ترا چهار مرتبه اراده و اماره و ناطقه و کامله است که چرا کنند که شریعت الاماره
اماره حاصل شود و ان پادشاه کامله است النفس الاماره تبدا اول تحل اوجم
و حکمت است قوله تعالی کراتی النفس حاصل شود حاصل با جسم
و اماره مرتبه از ان حاصل شود حاصل با جسم
حد سوم حب حرص حقد
غیبت سخن
منی

چون طلسم آدم از نوجوان
این طلسم گنج را بگو و ان
این سخن از روی معنی حقیقت است
گنج از در خفته است و ریزه ابیم از دهانش خستگی
کر تو این از در بشنی رستی تا نوش فارغ بی خرد و رنج ان کر بشنوی تو از
رو بشنو این از در و بر از گنج آرزوی است و مرام از ان تو در گنج آن کر بشنوی تو از
که خلق خوش تو بهشت است و جسم تو از جگر آب بخود و از ان شیرین است
آب بخود و از آن تخت که کنده است و دهان تو از زلال آب بخود و از ان شیرین است
شش آب بخود از آتش و چار جسم است و فهم و ادراک است و علم از ان
و عقل تو در دماغ است و سر اسرار زکار عالم و هفت آسمان است فلک قمر و ماه و زهره
و فکر در دل است و سر اسرار زکار عالم و هفت آسمان است فلک قمر و ماه و زهره
فلک مریخ و فلک شمس و فلک زهره چهار عناصر خاک است و مقصود از ان
هفت فلک چهار عناصر است و زهره چهار ان ان است مطروق و مقصود از ان
و زهره نبات حیوان است که ذکر نمود و الطور و کتاب مسطور و فی رق منشور
و چهار است اخلاص و چه نور است که ذکر نمود و الطور و کتاب مسطور و فی رق منشور
و خلاصه اجمع کلام الله است کل شیء باک الا وجهه انه تا نفس
که ان ان هفت چهره بنه تا نفس
ریه خلقه کرد ان ان
از ادم کرد انه
بعضی

هشتم ارزق نهم
کنبه دهم ارزق نعوذ بالله
منه شر النفس الاماره و دیگر نفس لوامه که
نفاق باد دارد و طبع و ترست و دهم القسم و الانفس سوم نفس ناطقه
دم کنده ذکر که قوله تعالی لا اقسم یوم القیمه و دیگر نفس اسرار و دیگر نفس
اماده مرتبه از ادم حاصل شود اول صدق نقد دهم اسرار و نقود ها
شوق پنجم نار ششم علم هفتم عقل نهم سوم سوم خاصه جاهم
که تعلق باب دارد و آب را طبع سرد و شیرین است که قوله تعالی نظم دهم
منه ذکر یا و اماده مرتبه از ادم حاصل شود اول بالی دوم راستی سوم خاص
پنجم خلق شیرین ششم عاقبت هفتم رشتی هشتم ارزق نهم
کرم پنجم خلق کال دارد و طبع خاک است که قوله تعالی با انها
و دیگر نفس مطمئنه که تعلق کال دارد و طبع خاک است که قوله تعالی با انها
النفس المطمئنه ارجعی الی ربک راضیه مرضیه زیرا که خاک بلا فرد است هم ظلاف حب
نکنه و بهشت از تخت اوست و با دم نسبت کرده اند زیرا که کال از ان است
که علم آدم الاسماء یعنی آدم را جمله علم را تعلیم داده است اماده مرتبه از ان حاصل
حاصل شود و نفس مطمئنه ارواح انبیا و اولیاست تخت جاهم مظلوم
عشق اول فکر دوم حرص سوم طلب چهارم
پنجم تسلیم ششم و دیده هفتم شناخت
هشتم و دیده نهم مراتب از ان حال
حاصل شود

دیگر اگر اسم علیان حضرت امیر المؤمنین است و بنوعی
ابی طالب علیه السلام بوتراب است و بنام او نوشته
آدم تراب بود علی بوتراب بود پس نقاش که بین نقاش صلی الله علیه و آله و سلم
بوتراب نیست و هر سالک عارف که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم
رسد و الله اعلم بالصواب روایت است که یا علی است که بر سر کار
امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب علیه السلام را گفت که یا علی سیم ائمه نیست را
اول ائمه چهارم امیر حج بجای آرد شیخ ائمه خصمان از اهل بیت المؤمنین علی
بجا به اسم چهارم چگونه منوط حضرت نزد که در وقت قضای حاجت گوش بکور
گفت یا رسول الله چگونه منوط حضرت نزد که در وقت قضای حاجت گوش بکور
کرده باشد و صلوات بگوید بهشت را بها داده باشد و حاجات بر کلمه
تا حج کرده باشد و بار استغفار بگوید تا خطاها را بیامرزد

اگر در حق او در آن نیست که
لعنت زبان او از نیز نیست بلکه
بدرستیکه حاجت حق است اراده نه با آن را که
در حدیث دیگر فرموده که گناه عظیم میان خدا و اردان دفت
بلکه نادر در زیاده گناه کرده تا هر زمان آن را در آن گناه
بزرگ و جلال خدا هم بوده که بهر حدیث خوانی بس با هر شخص
گناه این حدیث که بهر حدیث خوانی بس با هر شخص
از حضرت رسول است که حال خانه با دنیا التفات آن
و سؤال بعضی بانی و حضرت امیر المؤمنین ۴ فرمود که گناه ایشان
از طلب امر کردن و چه نیاز بدست بمانند نه با علت ابد و دنیا
و مرگ دنیا را سوار کرده است و از آن عاقل و دنیا فاجر کرده است
و در حدیث و جهاب روز و شب نیست مگر دو از اجل و عمر تو
شب و روز بر تو نیست مگر دو از اجل و عمر تو
علمای تو حفظ نانه و علمت مگر نه و مرگ با خود نا کار
تو نگاه بکار و بزرگ دار آفت عالمان جاهلان نیست
بدرد این دنیا بشر عن ترک حاجات جاهلان
و بشما نه دار آفت کنند و اهل
و بر آن علت کنند و اهل
ابن ابی

بسم الله الرحمن الرحیم
ایها الناس اگر دو سلطان که
دار دار آن بی کوشا به اسم شاهرا که در دنیا ن مدانه
و یک جمله از کلمات در حق اهل نقاط قصه خوانی در دنیا ن علوه
نقل انها هم نرسد آن سخنان از اهل نقاط حضرت رسول تا اعلم از دنیا
که هر کس بیکنه و حکایات کاذبه را بر آن ثبوت و دلالت اجماع کرده در حدیث
و در حدیث انها سخنانی از کلمه ارسیدن ثبوت الاجماع کرده در حدیث
از مکاره بزرگ است سخن حق به هم عبادت خانه ۳ کرده در حدیث معصیت
شده است که هر کس سخن حق است اهم از آن در حدیث معصیت
باطل به هم عبادت سلطان قهر الزمان ۴ منقول است که زمین تا بع در دریا
حضرت عالمیان از حضرت امیر الزمان ۴ منقول است که زمین تا بع در دریا
و دنیا که بدرستی کنان کانست است و بع خوش بر دنیا ن
برای اهل کنه نشکان ۴ و مرگ از آن روز نظر است و از حضرت
و از آن نشکه حضرت و عذابه و مرگ از آن روز نظر است و از حضرت
و اکنون از نشکه حضرت ۴ منقول است که مرده و دنیا است که مرده
امام جعفر صادق ۴ منقول است که مرده و دنیا است که مرده
هنگامیکه بعد از آن شود و مرده که مرده و دنیا است که مرده
آنکه بکنید رحمت ادا و آنها بکنید
بسیار و در آن کار تو از
کفار تو

ایا از اهل دین
درع و مرگ خرابت و سست
غایت قدرت ایا از حق و بیک و شب بیست
کران نخست و باطل آن ۴ منقول است که بسیار کنه در قیام صاحب امام
و از حضرت امیر المؤمنین ۴ منقول است که در دار آن صاحب امام
و بیرون آمدن از کار و النقاد و فرموده که در دار آن صاحب امام
مصیبت دنیا بسیار آن تو و حضرت و صاحب بسیار ۴ صاحب
مرگ آنکه بگو دوست و مرگ با تو ناخوش است و مرگ با تو
که آن ابو صالح هر وقت که خبر از دار آن کند تنها کنی و دار کنی
و از ضایعات بطلی که تو را بنا بر دار آن خبر کنی و دار کنی
در کردانه در آن حال چه خواهد از آن خبر کنی و دار کنی
فرمود عجب دارم از جماعت که جهت از آن خبر کنی و دار کنی
رحیل در میان آن از دانه کنید که چون حضرت داود ۴ از سجده
و از آن حضرت نزد ات نیده است که در آن روز است و در آن
از او بها در آن جهل روز در سجده ما که در آن روز است و در آن
بیش از آن مگر وقت نانه تا آنه ما نمی نگاه نه
و خون از خشمها آن خارات که به بعد از
جهل روز نه ادا و ربه
که آن داود

چه خواهد آمد آنگاه ترا
آب دهم با بر بانی ترا
ترسان ترا ای دانم نفت
چگونه ترسان باشم و حال آنکه خدا بر ما داد و ترسی
و عادل و ظلم ظالمان از تو نگذرد خدا با دو هستی
پس رزان داود و هم روز رفت نیاز
زور بخزانه بیچ نیاز و درخی و دراز
بگرد نه تا آنکه بگو هست سه و بر آن گروه فارس لعنه
چون بهداری که بهاء و جوانات باشند
رفت من دیگر من بالا بیایم گفت
که ترسش بکن داود از آنکه اولی و از من عافیت طلب کن که بهتر داود
انچه بجای بتلا بعد بمن است تا طاقت ندارم
گفت از قبل هر ارزاده بمن است تا طاقت ندارم
حالی که داران عبادت خدا عجب بهم سه نه گفت خطر کرده
میل بنا و دولت آن گرد آن مثال داران
گفت ای کاشکی سه گرد آورد
درست آنچه بکن
علاج

و نهاد نفلت در کنار
ملوک و لب عبس گفت ما نه ادب طفلان نیم
به بنا چگونه بود گفت ما نه آزرده و تمالیم و فضای ما نیم
خود که هرگاه روی ما مست نیم و عقلای ما نیم
و هرگاه از آن ما مست یافت ما گفت اطاعت بکن به آن بنا گفت
عبادت ما مر طاعت را بکند بو گفت اطاعت بکن از دیگر آن
و انکه با باران مرا سه مجلس حال و خاص گو و هیچ
خواهیم بهم سه نعافت و رفاهیت حال گفت
که ما دیه چه چرا فرزند و شما چه گفتیم
که بهیت سوخان بر مسکنیم و شما چه گفتیم
عبس گفت ای وقت شما چه ملای نفس گفت
به بنا به بهر کار نام نامیم و نقول چه عمل کنید
گفتند ای روح مکوب چون بنا بازده بنقول چه جواب آورده
چون که فرزند از آنها بنی در نامه دان آنها اردمان
گفت بازیم اه ان از اصحاب آنها اردمان
و سر از بهلویت ملائکه عذاب دادند و در دنیا
ایشان بهم سوم چون عذاب
مثل ایشان
اللهب

با بردن ایشان
تخاف کوه دالف هیوم بکیم
از انچه دران جاست عرب بکیم
پس داود با داخل لعب سه نه دیه سه بخشیم
از آنها بر زدن است در زدن تخت داود لوا
ات دارد از آن مزدان تخت بر زنیم
که نیم اردوب ایشان که خاک مشاهده
روم و آن کار مزد انسانه بی سلیمه ایشان
اسلیمان و صاحبان مشکوه به ذرات
ازان حضرت منقولست که حضرت عیسی
هر روز بود و نه فرمود که انها نزده انه بعذاب
بگرد نه حرا بود و نه حضرت و ما اعمال ایشان را نه
و کردار خود ما را خرد نه و ما اعمال ایشان را نه
حضرت عیسی دعا کرد و فرمود که ایشان را نه
عیسی ابن عبد الله و فرمود که اهل زمین
زمین که بجوید چه بود اعمال شما که خدا
بهم و دستها انها
دارد

نازل شد مرا
باشان فرو گرفت
بس ابو بکر و در نار جهنم در انها
گرده از مانیم و خواهیم و نیاسیم
خواهیم بافت بس حضرت عیسی گران
و فرمود ان شان خدا اعمال گران
خواب گران و شهوات نفس
یعنی تا ام نزاد و نفاق باشند
تا ما در عوض نزال و نفاق باشند
انها الناس اگر ده ملمانان
بان و زمین که انها انکه
و نفس اماره و شما را فریب داده
غلط و غرض کرده انه
مرحوم با ان حرمت جنس بصورت حیوانات
مثل ابزه و فرس و حمار و انسان انها
و منع شدن بنی اسرائیل
صیح الله کانوا
مسلمه بجیب

از آتش ترسیده شده
است از قرار که خواب ما عذاب
و معذب بکلام شده ای بنده از رسیدن
عذاب خدا شبها از تو بیدار
در کمال اضطراب شب است
که بما دادیم تا گاه شکل
شما را بود زیاد و با عقل
عذاب آخرت بر ما
از بنده ان حضرت امام
بشما آرزو دیم از حضرت
بحق ان حضرت امام
عذاب خدا بر ما
بحق ان امام معصوم
شما را از عذاب
شما را از عذاب
عذاب آخرت

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي ابدعت وابانت بفضله ان الكتاب
وذكرت العال والقبل فانون العلوم والطف
الحكم من الرياضات والطبيعيات والالهيات ولكن بعض تلك العلوم مما نادر على الكتاب الجليل
من بعض وقد علمنا ان كل فن سالم المتعلق والمقدمات لعرض هذه الرسالة فنا قالت لنا سالم
المتعلمين ويبلغ انه على المتبدين وتشتيت نشوه وبعده وعلمه الوجيه والنا بعيم التم وتبيانه
والفعالة في ماهية العشق وكيفية انواعه وكيفية هذه الرسالة فنا كونها فالا سالم
وما الغرض الاقصى من ان كان هذا امر موجود في العالم مركوز في الطبائع
فصل وعلم ان العشق فضيلة نفسانية وعدم نفس ان الغاضب الهيم
الملهم الموجودات قال ان العشق فضيلة نفسانية وعدم نفس ان الغاضب الهيم
وزعم انه زيد ومنهم من قال ان العشق فضيلة نفسانية وعدم نفس ان الغاضب الهيم
من بغض على اسراره وطلب اسباب الخفاء ذوقه معانيه ومنهم من زعم ان الاسم الاعظم فعل الطلب
جنون الهوى ومنهم من زعم ان العشق فضيلة نفسانية وعدم نفس ان الغاضب الهيم
لاشغل لهم ولعدم ان العشق القوة والوله وما سواه ولكن ليس ذلك
الذي يتعلق بالاخبار بالامور المخفية والاسرار اللطيفة والابوة من الامور الخفية
الفراغ فكانوا من الاحبار الذين كانوا منهما فعلا الذين زعموا بان العشق
بالمواس وطهر لعاشر فالعلم الذي يكون ذلك ان الذين زعموا بان العشق
البحث ودقة النظر فيهما فعلا ذلك من اجل انهم رأوا ما يعرض للفاسد الصدا
او قالوا جنون الحب فانما قالوا ذلك من اجل العيون وفتور النفس وانقباض النفس فانما قالوا من اجل انهم
وتحول الجسم كما يعرض لمن جنون الحب فانما قالوا وما يعاجلون
لم يعلموا ولا سيما ولا سيما

فرون ما هم فيه
من الخفة والسلوب الالهية والتزاوج في
تقدم بالصلوة والصدقة وما كل ذلك من كان العاشق
الهيكل وفي الكنيسة وكل ذلك من كان العاشق
ولم يعرف البيانة والارتفاع من اليونانيين فكانوا اذا اعياهم مراده وسوالف الكلام
مرضه بعنانها والاطباء من اليونانيين فكانوا اذا اعياهم مراده وسوالف الكلام
بالعنى والسوانه حلوه فكذلك الاسباب من جهة الاطباء الذين يعرفون الانواع الى شخصا
مرض والسوانه حلوه فكذلك الاسباب من جهة الاطباء الذين يعرفون الانواع الى شخصا
الكلمة ان يعولوا بالشفا فاذا رأوا سوء الموجودات حين تعرف رشده الاجسام اذا كان
ان العشق هو افراط المحبة وشدة الميل نوع من الاجسام اذا كان
ما الاشخاص والاطباء وبعد كتب الشاذون من الاسباب الفعال والقبل في هذه الانواع
وكيف كانت اولا وبعد كتب الشاذون من الاسباب الفعال والقبل في هذه الانواع
لا يوجد احد الا بالنيوبا وقد اثبت الاطباء كما ذكرنا من العشق الاكان ضد
يكون هذه الحال بالنيوبا وقد اثبت الاطباء كما ذكرنا من العشق الاكان ضد
وقد اثبت فانك اخلاط الناس وذلك ان اوان من الكلام من الناس وهم من قال ان
في العشق الموقف عند بعض الناس كان اوان من الكلام من الناس وهم من قال ان
نشوه طبع ما يلي الحب ادنى صورة تمامه في الناس وهم من قال ان الباب
في النفس كطبع ما يلي الحب ادنى صورة تمامه في الناس وهم من قال ان الباب
هو شدة الشوق الى الاكاد وهو القول الراجح ما قيل فيه وعلى ما كان الاكاد وهو
نفع حقيقة وتعرف اسبابه وعلى ما كان الاكاد وهو
نفسانى وتاثير روحانى اصحابنا ان بعض انواع
النفس واسبابها واما الفرق
العلل والاسباب فاما

ان العلل كثيرة والاسباب
فرطها النفوس بالفضل المتحدة
فارقه منها كاسبين بالنفوس المتحدة
فصل اعلم ان كانت الكلام والفعال المتعلقة النفوس
لما كانت كثيرة انواع كانت انواع فنها والمنكر ومنها النفس الناطقة
صارت عقوقاتها الرياضات والشرور والعلة وحب الرياسة ومنها ايضا كبر الله اعتبره
وعشقها كون نحو المأكولات والعلة فصل واعلم ان كون الاوان
الحيوانية وعشقها يكون نحو القدر والعلة فصل واعلم ان كون الاوان
يكون نحو المعارف والكتب للفضائل من هذه الانواع الثلثة التي ذكرنا ان تبع النفس
بانه ليس احد من الناس تخلو من نوع من هذه الانواع كما كانت فيها ما كان فيها ما كان
من كل واحد منها قال اكثر والعلة فذلك لما كانت فيها ما كان فيها ما كان
في اخبار انفاسها واخلاقها وصار فيها وما صحبه ما كان فيها ما كان
كالمنيات بالاخلاق وبالسقوط النطفة وذلك ان كل انسان يكون الشهوات
اصل المولود القمر والزهرة وزحل فان كان المستولي على اصل مولود الشمس وان يكون
والشروبات والجماع والمناكح وان كان المستولي على اصل مولود المريخ والمريخ
مع طبيعته شهوة النفس الغضبية كون القدر والعلة وحب الرياسة وان كان
مع طبيعته يكون شهوة النفس الغضبية كون القدر والعلة وحب الرياسة وان كان
المستولي ذا اهل مولده والكتب الفضائل والعدل وقيمة ما يسالم الاخلاق
النفس الناطقة كون نحو المعارف وطبع المولود تاثير ان هذه الاوكب والاخلاق التي
النطقة كيف بعبارة الانسان الاكتساب تلك الطباع والاخلاق
كيف بعبارة الانسان الاكتساب تلك الطباع والاخلاق
فنوبها وهو ما اوقد ذلك واذ قد تمام من قال الحكماء ان
فنوبها وهو ما اوقد ذلك واذ قد تمام من قال الحكماء ان
فنوع الآن الى القول في الاكاد فنقول ان
هو نوع الشوق الى الاكاد فنقول ان
الاكاد من خاصة الامور
الزمانية

والاحوال النفسانية لا يكن
لان الامور الجسمانية والماسة
فيها بل مادة الامور النفسانية كما
لا فالاكاد فهذه الفصول فصل اعلم ان شخص
سبب في هذه الفصول واول نظره او التفات عرض ارطفه
ان مبدا العشق حتى زرته او عرض ما ذهب الى العاشق
تكون بين النظرات واللحظات لترا ما ذهب الى العاشق
تكون بين النظرات واللحظات لترا ما ذهب الى العاشق
على مرور الايام الى ان يصير اذ جيا ذلك ان يكون بين الكلوة والمارة فاذا
والقرب من ذلك واحد والالتزام سمع الوارد اكثر ما يكون
بين الدخول في ثوب واحد وثوب ارطب فكل تنشق الدم ويتشقق الغرب
واعلم بان هذه الاشكال والعشق جميعا وانتشر بها من اطراف الجسد
جاء الجسد وما ذهب كل واحد منها والوارد الى اطراف الجسد
في القلب فاذا اتفاق العاشق والمعشوق جميعا وانتشر بها من اطراف الجسد
وصل ذلك الرطوبة الاعضاء كل واحد منها وشاهد كل واحد منها
واختلطت بالدم بها وما دام وفاد عصاها وشاهد كل واحد منها
جميع اخلاط البدن وصار لها صاحب فجمع ما ذلك الى ما سنها من الاخلاط
كل واحد منها واستشفا من ذلك الهواء فدخل الى ما سنها من الاخلاط
بالهواء واستشفا من ذلك الهواء وسرت فيه وتحلل الى ما سنها من الاخلاط
المستشق ودخل كل واحد منها ذلك الهواء وسرت فيه وتحلل الى ما سنها من الاخلاط
فاستشفه كل واحد منها ذلك الهواء وسرت فيه وتحلل الى ما سنها من الاخلاط
اعلم ان العشق نفسه الى القلب
وهو الى النفس نفسه الى القلب
ترب ما النفس في الورق
الغرائب

الجميع افراد بالذات واضداد الجد واختلاط كل ذلك واضداد الجد
والاجوبات كل ذلك مما يدل على وجود بانا واحد ضرورا
والفقه وكذلك بانا كامل وجود بانا يكون من ذلك ضرورا
فاذا جاء بانا كامل الامر ضرب الجد في الاخلاط كل ذلك بحسب انفعاله
من المزاجات ومن شان النفس ان يبع مزاج الجد في الاخلاط وادخال الصانع الحكيم نظرها
ابانها ومن شان اعضاء البدن ومفاصل النفس تنزل الاب وارباب الصانع الامام
ومنها انفعاله فلهذه للاسباب والعلل التي ذكرنا تولد الفسق بطول شرحها ولكن نذكر
اولا ما للعلة في محبة شخص لشخص دون شخص وكثرة الفيون ولكن يكون مناطها في الكون والبلاد
من الموافقة بعض لبعض وحسن الاجتماع الناظرين في الموالية الناس وانما تقرب النسب
فمنها ان يكون مولد بما يجمع الاجسام الفلك في تماثل مواليد الاجسام في الفلك
تعرف حقيقة ما قلنا اصحاب اشكال الفلك في تماثل مواليد الاجسام في الفلك
شانه زمانا طويلا فهو تغير اشكال الفلك في تماثل مواليد الاجسام في الفلك
في حدود البرج والوجه وبعد انتهاء شعاعات الكواكب في تماثل مواليد الاجسام في الفلك
والعلم ان ذلك كل الكائنات التي دون تلك الغرض موطنة للاحوال الكريمات الاشخاص الفلكية
كما بنا في رسالة ماهية الطبيعة ورسالة الادوار والاكوار رسالات انفعال الفلك
فصل في ماهية علة تكون الفيون اعلم بان اخرى ان قيل من مشرق الاكبر
لا يكون الا لاسباب الانفاقات التي دون ولكن يكون مناطها في تماثل مواليد الاجسام
العلة في ذلك جل شانه ولكن ان الانفاقات من تلك المناسبات وكيفيتها
الا انه جل شانه ومن اجل الحركات من كل جانب وكيفيتها
ما حرب من كل جانب وذلك ان القوة

في الرجال بنية في البالغين وقوة فالمالكون
الصبيان وقوة فالمالكون وتبديهم في
ذلك واغيالهم الانادهم كوجود وهما موجود
شبههم الى الغايات المقصودة بهم وهما الاداب والاخلاق
في جبلة اكثر الامم التي لها تعليم العلوم والسرور والاعراب والسرور والسرور فانه قلما يوجد
مثل اهل فارس واهل ورق وانام والاعراب والاكراد والاعراب فانما هم الصورة في
العلوم والصنائع والاداب مثل الاكراد وشق الدران فانما هم الصورة في
فهم والاعلى طبعهم الرقة في نكاح الغلمان وانما جعلت تلك في طباعها لكما بعد
فان ذلك في اكثر طباع الحيوانات التي لها سفاد وانما النسل والغرض منها النكاح
لا الاجتماع والفساد لكون منها النكاح واما في السلان فتحصيل لذة
الهيولا بالنسل والنوع اذا كانت الاشخاص وبالذات منه بان المحبة من النوع المحبوب
من اكثر العقلاء وقد منا في رسالة المبادي وسائر المحبة منه وتنبيه
وما حكمة فيها اعلم بانا ايضا لكون دليلا على الباقية من الاوا
يحصل عدد الا الله ولكن بذرة طهرنا لكون النسل ومنها محبة الاوا
محبة الحيوانات الازواج والنكاح والفساد لمانية من مجانسهم
والآباء للاولاد وكذلك على الصغار وتنشئتهم الكبار ومنها محبة
طباعهم مركوزة في نفوسهم لشدة حاجة الصغار لبروزهم وحفظهم في طباعهم
الرياسات وحرصهم على الرياسة والشرف كانها شيء محبوب في طباعهم
ومحبتهم المدح والثناء والشرف كانها شيء محبوب في طباعهم
وحرصهم تمنيا ومحبة الصناع في نفوسهم
وتنزيها كانها شيء محبوب
في طباعهم

الباعثة الى الاوان
يشاق الى الاحسن منها الاماكن
والاكمال والاشتهى الفقوة ان تعرف منها الاماكن
على النسبة الافضل وكذا الفقوة والوسطى وعلى الاشخاص لا يشتهي الحوادث
الى الاحوال الاصوات والنغم والوسطى انما لا يشتهي الفرس الى
على النسبة الافضل كما بنا في الى المحسوس انما كانت ذات الصوت الى
الحواس كل واحد منها على النسبة الافضل منها في ثمانية مجالات واحد وصاحب الحيوان يستلذ
الاماكن منها على النسبة الافضل منها في ثمانية مجالات واحد من الناس ويكرهه
والمحبوبات كثيرة الفنون وكثيرة التغيير فيه كل واحد من الناس يكرهه وثالثه يحب
فاستحسانها المحبوبات انما منفعة شيء والاشتهاء يستلذ على وقت ما يحب منها من المناسبات
ما كولا وبارا وسمعا وشما ومحبة في وقت ما يحب التغيرات ما يحب منها من الطرف
الانسان الواحد يستلذ في وقت ما يحب الاشتهاء والعقاب الزمانية قد يكون لما كان
اختلاف التركيب وفنون الامزجة وما يعرض الماضي والعقاب الزمانية قد يكون لما كان
والمتاخرات وشرحها طويل واعلم ان الملكة الاولى والعقاب ذلك المحبوبات روحا
الموجودات بعضها معلولات وبعضها معلولات ظاهرا واحدا وظهورها انما جعلت في جملة المعلولات الاباء
بعضها مثلا وبعضها استحقاق الباحثة على الصفات وهي الاذهان انما كانت شدة حاجة للصفا
نحو علاقتها والاولاد وهي الكبار على الصغار كالاحباب ونفس قرشي وعليهم حتى اوجاتهم
والامهات للاقرباء والصغار الاكبار صعب مسهم حتى يكبر وعليهم حتى اوجاتهم
الى معاونة الاقرباء واحب اليك صعب مسهم بعد محتاجون الى تعليم الاستاذين
يجمع واعلم بان الاطفال والصبيان اذا استغنوا عن تعليم
للاباء والامهات فهم بعد محتاجون الى تعليم الاستاذين
لهم العلوم والصنائع ليبلغوا الهم
التمام والكمال من اجل
ذلك بعد

مركوز في
نفوسهم الباعثة ومنها محبة
حاجتهم الباعثة الرئيس حفظها
التي لنفاذهم على الجمع والادخار كانها
في الدنيا وحرصهم على الجمع الاشتهاء وحفظها
محبة كثرة الاضداد واصلاح بما فيه من الصالح وصنف الادراك
شيء محبوب في طباعهم مركوز في نفوسهم بما فيه من العلوم وهو في الكتب والادراك
باقي بعد بهم ومنها محبة العلماء والفحص عنها وهو في نفوسهم كانه المنح
وتعليم الرياضات والبحث عن العوارض في طباعهم مركوز في نفوسهم وهما يقال وهما
بعد الله وقرن بعد قرن كانه شيء محبوب في طباعهم وهما يقال وهما
واصلاح الاخلاق وصلاح الدين والدنيا وهما البدن والاحوال الاخلاق وهما
كانه شيء محبوب في طباعهم مركوز في نفوسهم بما فيه من الحث على مكارم الاخلاق وهما يقرون
محبة اتباع النفس وما يشتهي الفرج والفرح والسرور والذة والمحبة بذلك الفضائل
في نفوسهم من الافكار والهموم والاذان بالوهم كمن يرى ان الحق والعقل
من الاخلاق المذمومة والاحوال المزدوجة بالوهم كمن يرى ان الحق والعقل
كلها ولم يكن يعرف تلك الرذائل بالفضائل وتبين اذن مبارك الله خالقه وفاعله
ظهرت في الطبيعة وحكمة جليلة وحصلة عجيبة وذلك من فضل الله على ابن آدم وبانا
ودلالة عليهم وتفوقها بما منحته من الزينة فحصل بها انه اعلم وبانا في المعارف
محبوبات النفوس ومعشوقاتها من الاوانات لا يليق بها فهم العلوم والفاق والكتب
وذلك ان النفس الحيوانية يليق بها فهم العلوم الكلية يليق بها فهم
والانفس والانفس الحيوانية والانفس الكلية مع الابدان
الفضائل والاخلاق والكون مع الابدان
الاجساد والدم

بل الذي يعلق بها
محبة فراق الاجساد والاوطان
الملكوت السموات والسماء من ذلك الروح والريحان
في القرآن ومن اجل هذا الذكر نفسا كتب بعشق ذات الى الناس
من العشوقات ابل لا تجد الا الترب نفسا تبلل الصورة
منها وباش كلها من المحبوبات والعشوقات الا اللعب
من الناس فانهم لا يحبون ولا يعشقون الا اللعب
نفوسهم فاذا قتلوا وتبلوا وارتاضوا ارتفعت اسمهم
فيه وهب للصور والاشكال عند اكثر الناس الباقين العقلاء فاذا رتاضت
والناس شبهات العشوقات ارتفعت اسمهم وافضل وهب الصور في الاجساد
الآدمية والمعارف الرباني الماهر اشرف منها اهم من هذه الصور والنفوس ذوات الحس
الموجودة في اللحم والدم الناطقة الناجية في علم الارواح فصل والاشباح
والجمال والكمال التي اما النفوس عن تصورها وتلك موتيها بها ضد بعد الصور
ما تقصرت افهام كثير من الناس عن الدم والدم وابيه واطمأنوا بها سكنوا اليها وتمنوا الخلود
لمحبة الحدية الموثقة بالجسم بقوله رضوا بالحيوة الدنيا واطمأنوا بها وهم عن الآخرة
انفض نفوسهم كما ورد الله جل اسمه بقوله في القرآن في هذا المعنى واعلم ان اخبار الحالات واكمل الغايات
اياتنا غافلون وايات كثيرة من القرآن والدرام واثره على الحالات موجودة ايضا
وحيلة النفوس محبة القاء الدرام والشهوات ان يكون ما فيه وجود ايضا
وانم حالات النفس وشهواتها وتمتع لذاتها التي هي ما فيه النفس
من قرب فاتق الانفس وكل النفس
من انم حالات الناطقة

والعلم اذا
بان رفع الله بيت
كرامة الاشخاص والاشباح والجواهر والاماكن والمانات
والصور والانوار والموضوعات في الاماكن وفات وما
عارض والصفات والاخلاق كل وصف جمال وفات الله تعالى الله نور السموات
ولكن يوجد اشرف الانوار نور نورها وعلم بالاخبار الفرض الاقصى من وجود العشق
وهو نور النور وكشكوه فيها مصباح واستمرا انارتها الى العشق ورقيه
والارض مثل نور الاجسام والاشباح ونوم الغفلة ورقده من اثرته الحياة الى الناس
في حياة النفوس ومحبتها للاجسام ونوم الغفلة ورقده من اثرته الحياة معاد وذلك
المفتية كل ذلك انما وجدته لها من الامور النفس نتيجة المعقولة
من الامور الجبانية الحموية الى الامور الروحانية جوهر وشرف عنصرها وتماس عالمها وصلاح
الروحانية ودلالة لها على ذلك جوهر الروح فيها اللوائح على ظواهر الاجرام الاول
ان جميع الناس والشبه وكل الشبهات وصورها وتمثل الهيا النفوس
الاجسام اذا هي اضاع نقوش ورسوم الاجسام كما اذا نظرت الهيا الناظر
وترتب بها ظواهر الاجرام وسطوح الاجسام وطلبها بالنظر الهيا والتامل لها والنقش
حب الهيا وشوقت كوما وحلب تطلبها بالرسوم والمس فالنقوش الحواس لها
والاعتبار لاحوالها كل ذلك كيما تصور تلك الرسوم الجوية عن مشاهدة الحواس
وطبع في جوهر الصور والنفوس المحبوبة صورة فيها عن النفوس فراقها
بقيت تلك الرسوم صانية معها مشوقا انها مسجدة بالانحاف وصحة ما وصفنا بوفه
صور روحانية صانية معها مشوقا انها مسجدة بالانحاف وصحة ما وصفنا بوفه
ولا تعرف ابدا والدليل على ما قلنا وصحة الاشخاص
من عشق يوما من ايام عمره
ثم سلى عنه او نفده او تعرف عليه
ثم انه رده بعده
وقد تغير

ان يكون موجودا
هذه بحقائق الاشياء بتصوره
طلبة بما مرة فرحانه لا باقي ولا
عنص وانما صارت النفس في اثباتها وافضل بها اتباعه بانها طلب شاده العقل
والمعارف لان صور المعلومات اسم بها اتباعه بانها بان بهذه الحال لا يليق
نفضا بها المطلقة الى مقعد صدق عند مليك مقتدر والعلم الاخر اشتبهت من نوم الشبهات
كما ورد بقوله تعالى في مقعد صدق عند مليك مقتدر ولكن النفس بالنفس والنفس
بالنفس الشهوانية وقوة البهائية وتحت الناطقة الحسية العاشق المعشوق والمعشوق
واستفضت من قوة البهائية الى ربها وحب الناطقة وفصل والعلم الاخر اذا ربع وهو
عنه الك الى ما بها وابات الى ربها وحب كره وتوجهت كره حب ما حب علم علم سواه وكان
بقوله سبحانه والذين امنوا اشد حبا لله ان ظلموا اذ يرون العذاب ان القوة لله جميعا
اذا احبت شيئا اشتاقت اتبع هذا الدين الاستحياء والتلذذ بقرة فانا لا يهتدون الى الشيء
احب حبا واحدا لا الى سواه خلاف والعلم الاخر حاجته من بلغ حاجته من علم علم سواه وانا
وان فات الانفس بالهوى من بلغ حاجته من بلغ الى الله بالهوى ان تعارف
متى وصل اليه وقال بالهوى نبك الدار ذو ثلاثا من الى الحبيب سواه اشتاق
او بلغ او يغيب عليه وكت من المؤمنين والشاكرين والاتاة الى الحبيب لو كان
والجبال الاحبين الله تعالى ومن ابدا الا بلغها تا ثلاثا ثم يعود الحب لو كان
قال لهم كل يوم يحبهم قبيح ومن ابدا الا بلغها تا ثلاثا ثم يعود الحب لو كان
سراب بقيعة بحسبه فقال ووجد الله عنده فوفاه حسابه يعني عنه فقال
وكل من اكبر بعد فقال يوسف غلاما دنت اصلي وقال رسول الله صلعم
في الخبر ان يوسف قلوبهم من اصلي وقال رسول الله صلعم
المنكسرة اعبد الله كانك تراه فان لم تكن تراه
فانه يراك

بان تلك
الحكمة والفضائل
والخيرات كلها انما هي من فيض
العقل على النفس ومن النفس على الجسم
الكلي ومن العقل الكلي على النفس
الانسانية فيض تلك الانوار والى حسن
الصورة التي للنفس الفرد في عالم الاجسام
الذي نراه في بدن الشمس
والذي نراه في بدن القمر
فمن العقل الكلي والنفس الكلية
ذكر الله تعالى بقوله الله نور السموات والارض
جل شانه وعز برهانه
ولم يتكلم بوجود ما وقوامها
فتعالى الله عما يصفون
وبه يعلم ما بينهم
وما يعلمون
وما يعلم تاويله الا الله والراسخون في العلم
يقولون آمنا به كل من عند ربنا
وما يذكر الا اولوا الالباب
ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هديتنا
وهب لنا من لدنك رحمة
انك انت الوهاب
ربنا اتنا من لدنك رحمة
وهيئ لنا من امرنا رشدا
ربنا اغفر لنا ولاخواننا
الذين سبقونا بالايمان
ولا تجعل في قلوبنا غلا
للذين آمنوا
ربنا انك رؤف رحيم
ربنا اغفر لنا ذنوبنا
وكفر عنا سيئاتنا
وتوفنا مع الابرار
ربنا وآتنا ما وعدتنا
على رسلك
ولا تخزنا يوم القيامة
انك لا تخلف الميعاد
ربنا ظلمنا انفسنا
وان لم تغفر لنا
وترحمنا لنكونن من الخاسرين
ربنا لا تؤاخذنا
ان نسينا او اخطأنا
ربنا ولا تحمل علينا
اصرا كما حملته على الذين من قبلنا
ربنا ولا تحملنا
ما لا طاقة لنا به
واعف عنا
واغفر لنا
وارحمنا
انت مولانا
فانصرنا على القوم الكافرين
ربنا لا تجعلنا
فتنة للذين كفروا
واغفر لنا ربنا
انك انت العزيز الحكيم
ربنا اتمم لنا نورنا
واغفر لنا
انك على كل شيء قدير
ربنا اغفر لي ولوالدي
ولمن دخل بيتي مؤمنا
وللمؤمنين والمؤمنات
ولا تزد الظالمين الا تبارا
ربنا هب لنا من ازواجنا
وذرياتنا قرة اعين
واجعلنا للمتقين امامنا
ربنا آتنا في الدنيا حسنة
وفي الآخرة حسنة
وقنا عذاب النار
ربنا آتنا ما وعدتنا
على رسلك
ولا تخزنا يوم القيامة
انك لا تخلف الميعاد

عقل گفتا از چه کشتی بسمل کباب سینه گفتا جمله جان فدا کردم ندیدم التفات هست

دارد نشان بام هم بر بر بیار
بیم خیال بوسه‌ی از دور بر کنار

جز از دور او نام هر دور ماه و دیده
جز خطا او کو از خط هر عذار

نقشی از آن خطا است هر حسن چهره‌ای
عکسی از آن خطا است هر خوبی دلبر

ای دور دور دور جام نجیب ساقی
ای گشته دیده‌ی آن هر گشته هر دیار

چون یار دور دور جام قرار دارد
پس از چه دور دور دل بی‌قرار دارد

چون دست برفشانم مرغ خیال بر آن
بخواهد جان نثار

خوشی بیند از ماه از دوست بی‌کنار

بر چو یار بگیرم تا در آیه
از سر دو قامت تو هر سر دو بی‌یار

گر چون نی بر سر بر بیکه آرم افتاد
بیشم ما کنا است برج فتنه گذار

روز نیاز دارم کاندر نیاز دارم
چون نیم کرام آنکه از نیاز دارم

فردا که بر سر خاک بر آرم از سر
جمع تو آنچه تو خواهد از روز بر سر

تا خون دل بر دیده‌ی ما ریزی
تا دل دل دیده‌ی ما ریزی

بر دیده‌ی ما ریزی
بر